

# با صاحب نظران گفت و گواز: علی احمدی

## مقدمه

باتوجه به تحولات سیستم کیفری در جهان، بررسی جهت گیری های نوین سیستم کیفری در ایران به معنای عام و نقش سازمان تعزیرات حکومتی در این روند به معنای خاص بسیار مهم است. گفت و گوهایی که در ذیل آمده صرفاً طرح دیدگاه های برخی صاحب نظران است که

دکتر نجفی ابرندآبادی: به طور کلی نظام کیفری ایران عمری کم تر از هشتاد سال دارد. در آغاز، سیستم کیفری ایران براساس قانون اساسی مشروطه تدوین و تنظیم شده و براساس اصول این قانون، محتوا و جهت گیری های آن مشخص گردیده است. اصل دوم متمم قانون اساسی مصوب ۱۲۷۶ که به اصل «طراز» مشهور بود، مقرر می داشت: «مجلس مقدس شورای ملی... باید در هیچ عصری... مواد قانونی آن مخالفتی با قواعد اسلام... نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد



۱. سیستم کیفری ایران به طور کلی چه تحولات نوینی را براساس یافته های جرم شناسان داشته است؟

اسلامیه برعهده علمای اعلام بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از ۵ نفر نباشند، از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند،... موادی که در مجلس عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده، هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد اسلام داشته باشد، طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند...». متعاقباً قانون مجازات عمومی که جمعاً دارای ۲۸۹ ماده بوده، به صورت آزمایشی از تصویب کمیسیون عدلیه مجلس شورای ملی گذشت. از ماده ۱ تا ۱۶۹ این قانون در دی ۱۳۰۴ و از ماده ۱۷۰ تا ماده ۲۸۰ در بهمن ۱۳۰۴ تصویب شد و شش سال بعد در تیر ۱۳۱۰ مواد ۲۸۱ تا ۲۸۹ قانون نیز تصویب شد.

حال اگر جهت‌گیری‌های کلی قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ را بررسی کنیم متوجه می‌شویم که مبتنی بر طبقه‌بندی چهارگانه جرایم و مجازات‌هاست و با طبقه‌بندی جرایم و مجازات‌ها در اسلام هماهنگ نیست. توضیح این که ماده یک این قانون مقرر می‌داشت: «مجازات‌های مصرحه

در این قانون از نقطه نظر حفظ انتظامات مملکتی مقرر و در محاکم عدلیه مجری خواهد بود و جرم‌هایی که موافق موازین اسلامی تعقیب و کشف-شود، برطبق حدود و تعزیرات مقرر در شرع مجازات می‌شوند...». همان طور که می‌بینیم انشای این ماده خیلی مبهم و در عین حال دو پهلو است و مشخص نکرده که حقوق ما باید جرایم را چگونه طبقه‌بندی کند؛ براساس حدود و قصاص و دیات و تعزیرات، یا براساس قوانین جدید؟ لیکن در ماده هفت همین قانون، یعنی چند ماده بعد، این طبقه‌بندی مشخص می‌شود، که عبارت است از جنایت، جنحه مهم، جنحه کوچک (تقصیر) و خلاف. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که علی‌رغم اصل «طراز» و تعریف دو پهلوئی ماده یک قانون مجازات عمومی، طبقه‌بندی حقوق کیفری مدرن مقتبس از قانون جزای فرانسه مورد توجه نویسندگان قانون مجازات سال ۱۳۰۴ قرار می‌گیرد.

ناگفته پیداست که این طبقه‌بندی، طبقه‌بندی معمول در حقوق اسلامی نیست، اما در این قانون و یا قوانین بعدی تقریباً همه

اعمالی که در اسلام جرم تلقی شده است، جرم‌انگاری و برای آنها مجازات در نظر گرفته شده بود. اما این مجازات‌ها، مجازات‌هایی لزوماً اسلامی (مانند قصاص، دیه، سنگسار، قطع اعضاء، شلاق،...) نیست. بنابراین به تدریج و بنا به دلایل مختلف، از جمله سیاسی، داخلی و بین‌المللی، نظام کیفری ایران از خاستگاه قانون اساسی خود دور شد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد «قرائت» قانون‌گذار کیفری قبل از انقلاب از اصل طراز این بود که نظام کیفری اسلام، به ویژه در باب مجازات‌ها، جنبه «طریقیت» دارد و نه «موضوعیت» و بنابراین نظام کیفری باید متناسب با زمان و شرایط داخلی و اوضاع و احوال بین‌المللی در این مقطع از زمان، با مظاهر بزهکاری مبارزه نماید. بدین ترتیب روشن است حقوق کیفری سابق ایران، چه در بُعد شکلی و چه در بُعد ماهوی آن از دستاوردهای مطالعات حقوق تطبیقی و به طور غیرمستقیم از یافته‌های جرم‌شناسان و علوم جدید استفاده کرده است. در این چهارچوب می‌توان به قانون تشکیل دادگاه‌های اطفال بزهکار (مصوب ۱۳۳۸)،

قانون اقدامات تأمینی و تربیتی (مصوب ۱۳۳۹)، قانون اصلاح قانون مجازات عمومی (مصوب ۱۳۵۲) و قانون تسریع دادرسی (۱۳۵۲) اشاره کرد؛ به عنوان نمونه، در قانون تسریع دادرسی، «تعلیق تعقیب» به عنوان یکی از حربه‌های مؤثر برای تراکم‌زدایی از کار دادگاه‌ها، پیش‌گیری از تکرار جرم نسبت به بزهکاران اتفاقی و بی‌سابقه، در ماده ۴۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده بود.

بعد از انقلاب بر اساس اصل چهارم قانون اساسی دوباره مقرر شد که کلیه قوانین و مقررات که در ایران تصویب می‌شود بر اساس موازین اسلامی باشد و با تمهیداتی که در این قانون پیش بینی شده است، به تدریج، براساس نظریه «موضوعیت» داشتن مقررات اسلامی، قوانین مختلفی وضع شد که این بار طبقه‌بندی جرایم و مجازات‌ها را آن‌گونه که در اسلام پیش بینی شده، مورد توجه قرار دادند. کما این که در بند چهار اصل ۱۵۶ که در مقام احصای وظایف قوه قضائیه است، یکی از این وظایف را «کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون

جزای اسلام» بیان می‌کند؛ که در این جا دو بار سخن از تعزیر و حدود اسلامی به میان آمده است.

همان طور که گفتیم، قانون مجازات اسلامی بر اساس قرائت موضوعیت داشتن مقررات کیفری اسلامی در واقع جرایم را بر اساس نوع مجازاتی که به آن تعلق می‌گیرد، به: حدود، دیات، قصاص و تعزیرات و نوع

پنجمی هم که در قانون مجازات ۱۳۷۰، اضافه شده است و آن مجازات‌های «بازدارنده» است - که البته اکنون مورد بحث است - تقسیم کرده است. بدین ترتیب، بعد از انقلاب در نظام کیفری ایران، دغدغه نویسندگان لوایح مربوط به آن عمدتاً این بوده است که موازین و مقررات اسلامی در آن لحاظ شود. اما به عنوان نمونه اگر قانون اساسی را ملاک بدانیم، می‌بینیم در عین حال نویسندگان آن و سپس خُبرگان یا مؤسسان قانون اساسی در باب مقابله با جرم و مهار جرم، در بند ۵ اصل ۱۵۶، مسائل جرم‌شناختی را هم «آگاهانه یا ناآگاهانه» مورد توجه قرار داده‌اند؛ یعنی یکی دیگر از وظایف قوه قضائیه را «اقدام مناسب برای پیش‌گیری از وقوع جرم و اصلاح

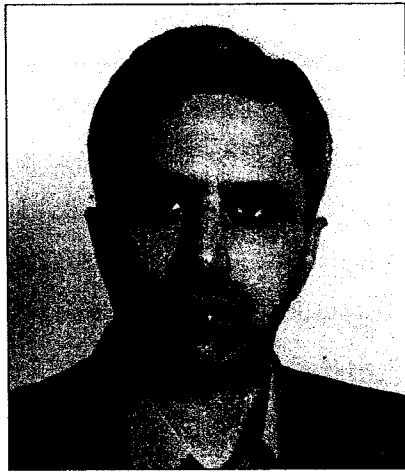
مجرمین» تعیین نموده‌اند. لذا آوردن بند چهار و پنج در کنار هم، سرکوب کیفری مجرمین و پیش‌گیری از بزه‌کاری و اصلاح بزه‌کاران را نشان می‌دهد که نویسندگان قانون اساسی خواسته‌اند هم مقررات اسلامی رعایت شود هم پیش‌گیری و مبارزه با تکرار جرم از طریق باز پروری بزه‌کار جایگاه عملی و ملموس پیدا کند.

مفاد بند پنج اصل ۱۵۷ دقیقاً برگرفته از عنوان کنگره‌های پنج سالانه سازمان ملل متحد است. همان طور که می‌دانید کنگره پیش‌گیری از جرم و اصلاح مجرمین که آخرین آن در آوریل سال ۲۰۰۰ در وین برگزار شد، بر جنبه‌های غیر کیفری کنترل بزه‌کاری و مبارزه با بزه‌کاران تکیه دارد و از دستاوردهای علوم جرم‌شناختی قویاً در مصوبات خود استفاده می‌کند. بنابراین، می‌توانیم بگوییم براساس قانون اساسی - که اصول راهبردی ناظر بر نظام کیفری و سیاست جنایی ایران را ترسیم می‌کند - در واقع از یک سو مقررات اسلامی (حدود...) و از سوی دیگر، مفاهیم جرم‌شناختی در آن لحاظ شده است. این که در عمل و بعد از گذشت

بیش از ۲۲ سال از تصویب قانون اساسی تا چه اندازه قانون‌گذار به بند پنج توجه کرده است، بحث مهم دیگری است. در هر حال، اگر بخواهیم روی هم رفته قضاوتی کارشناسانه بکنیم، می‌توانیم بگوییم قوانین، مقررات و اقدام‌هایی که بعد از انقلاب در زمینه کیفری - اعم از شکلی و ماهوی - زاید تصویب و اتخاذ شده است، نوعاً از یافته‌های جرم‌شناسی به دور است و مقدار زیادی «احساسی» و «عصبی» است در بستر و فضای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی نامتعارف و یا غیر عادی (یعنی در بستر دوران اولیه انقلاب، جنگ و آثار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی آن، تنش‌های سیاسی...) تنظیم شده است، به طوری که می‌توانیم در مورد بعضی از آنها اصطلاح «قوانین برج عاجی» (یعنی قوانینی که بدون توجه به شرایط جامعه‌شناختی ایران و دیدگاه‌های کارشناسانه... وضع و تصویب می‌شود) را به کار ببریم.

دکتر میرمحمدصادقی: در خصوص تحولات سیستم کیفری ایران پس از انقلاب اسلامی، شاید برای پاسخ دادن، لازم باشد این مدت را به دو دوره جدا تقسیم کنیم:

دوره اول که سال‌های ابتدایی انقلاب تا پایان جنگ تحمیلی و آغاز برنامه‌های توسعه را در بر می‌گیرد و دومین دوره که سال‌های پس از جنگ تاکنون را شامل می‌شود.



در دوره اول، نخستین تحول مهمی که در سیستم کیفری کشور رخ داد، منطبق ساختن قوانین و مقررات جزایی با موازین شرعی بود که باعث شد اکثر قوانین جزایی دچار تغییر و تحول شوند که البته این کار را نمی‌توان تحول بر اساس یافته‌های جرم‌شناسی نوین دانست، بلکه اقدامی ضروری بود که به هر حال برای حکومتی که اسلام در کنار جمهوریت یکی از پایه‌های اساسی آن می‌باشد، اجتناب‌ناپذیر

بود.

اما در مورد تحولاتی که ناشی از یافته‌های جدید جرم‌شناسی باشد، باید گفت که شرایط خاص این دوره، تهدیدهای داخلی و خارجی. تحمیل جنگ، مسائل مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مجموع باعث شده بود که نه تنها فرصت کافی برای در نظر گرفتن مباحث و نظریه‌های جدید جرم‌شناسی فراهم نگردد، بلکه گاهی منافع عمومی و فوریت برخورد با برخی معضلات ایجاب میکرد که حتی برخی از اصول پذیرفته شده جرم‌شناسی هم به شکل کم رنگ‌تری مورد توجه قرار گیرد. وضع قوانین و مقررات مختلف، دخالت دولت در بسیاری عرصه‌ها، جرم انگاشتن بسیاری از اعمال، تشدید مجازات برخی جرایم و در نظر گرفتن مجازات‌های شدید و گاه کاملاً نامتناسب، از جمله ویژگی‌های این دوره بود.

از باب نمونه، مواردی را می‌توان ذکر کرد که به خوبی نشان می‌دهد شرایط خاص کشور باعث اتخاذ چنین تدابیری شده است؛ مثلاً در بند «ج» ماده یک قانون مجازات اخلال گران در نظام اقتصادی کشور مصوب ۱۳۶۹ «تخلف

از تعهدات مربوط در مورد تجهیزات فنی و مواد اولیه در بازار آزاد که باعث اختلال در نظام تولیدی کشور شود» جرم دانسته شده و برای آن مجازات محاربه یعنی اعدام یا قطع دست و پا یا نفی بلد در نظر گرفته شده است. بر اساس بند «د» همان ماده «اقدام به خارج کردن میراث فرهنگی یا ثروت‌های ملی» و بر اساس بند «ه» ماده مذکور «وصول وجوه کلان به صورت قبول سپرده اشخاص حقیقی و حقوقی تحت عنوان مضاربه و نظایر آن که موجب حیف و میل اموال مردم یا اختلال در نظام اقتصادی می‌شود»، مستوجب همان مجازات دانسته شده‌اند و به نظر می‌رسد یکی از اهداف قانون فوق مقابله با همان پدیده مضاربه باشد که در سال‌های مذکور رواج بسیاری یافته بود و افراد بسیاری را دچار مشکل می‌کرد.

اما جالب‌تر، برخی موارد است که در قانون تشدید مجازات محکومان و گران فروشان مصوب ۱۳۶۷ پیش‌بینی شده بود. تأمل در این موارد به خوبی می‌تواند بحران‌هایی را که در آن مقطع خاص کشور با آن رو به رو بود به خوبی نشان دهد. برخی از اعمالی که در این

قانون پیش‌بینی شده بود و می‌توانست از باب محاربه مستوجب مجازات اعدام باشد، شامل موارد زیر بود:

فروش مصنوعات یا فرآورده‌ها گران‌تر از نرخ مقرر؛

دریافت اجرت یا دستمزد خدمات زاید بر میزان مقرر؛

معامله صوری به نرخ مقرر و به کاربردن تمهیداتی که عملاً موجب دریافت وجه بیش‌تر از نرخ مقرر باشد؛

استفاده از مواد نامرغوب که در نتیجه کیفیت کالا یا مصنوعات یا ارزش خدمات را بدون تنزل قیمت پایین می‌آورد؛

عرضه نان معمولی یا پخت نامرغوب؛  
تحویل کالا کم‌تر از وزن یا مقدار به مشتری؛

انتقال غیر مجاز کالاهایی که از طرف دولت به یک شهر یا منطقه یا جمعیت معینی اختصاص یافته است به شهر و منطقه دیگر؛

فروش غیر مجاز کالاهایی که از طرف دولت به یک شهر یا منطقه یا جمعیت معینی اختصاص یافته است به اشخاص دیگر؛

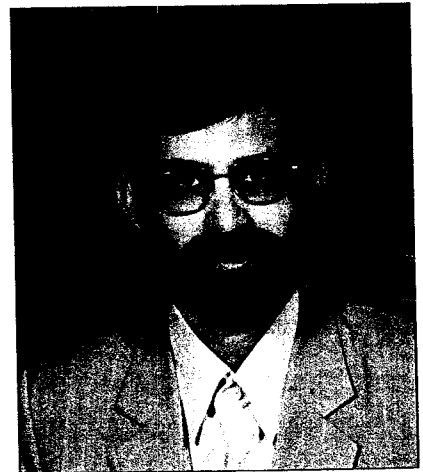
خودداری فرد صنفی از عرضه و فروش

کالا یا مصنوعات یا فرآورده‌ها یا خدمات بر خلاف مقررات صنفی، امتناع فرد صنفی از دادن فاکتور به قیمت رسمی؛  
- صدور فاکتور خلاف واقع.

شاید، امروزه بسیاری از این امور به نظر ما اصلاً جرم محسوب نشود. اما شرایط خاص جامعه باعث گردیده است که قانون‌گذار در دوره‌ای خاص، نه تنها اعمال فوق را جرم محسوب کند، بلکه با فرض امکان انجام این اعمال به قصد محاربه، مجازات بسیار شدیدی را نیز برای آنها لحاظ کند.

در دوره دوم، طبیعتاً شرایط متفاوتی بر مملکت حاکم شده و فرصت برای تأمل در برخی زمینه‌ها بیش‌تر فراهم شده است و لذا به تدریج تأثیر یافته‌های نوین جرم‌شناسی را بر برخی لایه‌های سیاست کیفری می‌توان دید. با این حال نمی‌توان گفت که در این دوره کاملاً یافته‌های نوین حقوق جزا مورد توجه قرار گرفته است و در این دوره نیز می‌توان برخی آزمون و خطاها و تجربیات مختلف را مشاهده کرد. نمونه بارز آن حذف دادسرا و تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب است که اکنون مورد انتقاد قرار گرفته است و دوباره در

حال بازنگری است. اما در سال‌های اخیر توجه به یافته‌های جدید حقوق و مخصوصاً حقوق جزا بیش‌تر شده است. بحث قضا زدایی و تشکیل شوراهای داوری و حکمیت، بحث کیفرزدایی و استفاده از جایگزین‌ها و خدمات عام المنفعه - که اخیراً همایشی نیز در این خصوص برگزار شد - و بحث جرم زدایی و به نوعی مقابله با مشکل تورم عناوین مجرمانه از موضوعاتی است که در حال حاضر به شکل گسترده‌ای مطرح می‌باشد که امید است دستاوردها و نتایج خوبی رانیز به دنبال داشته باشد.



◀ دکتر الهام: نظام کیفری ما بعد از

انقلاب اسلامی، تحول بنیادین و ایدئولوژیک یافته است. نظام قانون‌گذاری ما بالاخص در امور جزایی، تا زمان انقلاب اسلامی، سکولار بود. و از این جهت قوانین جزایی، نسبت به دین فاقد هرگونه التزام و تعهد بود. بعد از انقلاب اسلامی نظام جزایی ما، به تدریج به سمت بنیان‌گذاری بر پایه شریعت و فقه اسلامی حرکت کرد در این خصوص چند مسئله را باید به طور جدا بررسی کرد.

اولین مسئله، قانون‌گذاری کیفری است؛ یعنی سیاست‌های جرم‌انگاری و تعیین مجازات. در این بخش قوانین جزایی بر چرخه احکام اسلامی بر چهار گروه یا پنج گروه از جرایم و مجازات‌ها تقسیم می‌شوند که عبارتند از: حدود، قصاص، دیات، تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده.

از حیث تعیین نوع و کیفیت مجازات‌ها، موضوع حدود، قصاص، و دیات به طور کامل از نظام شریعت تبعیت می‌کنند، و قانون‌گذار نمی‌تواند بر اساس تحلیل و برداشت‌های خود - هر چند مبتنی بر فرضیه‌های علوم جزایی - نظام شریعت را دگرگون کند و قاعده جدید وضع کند؛ در عناوین مجرمانه تصرف کند یا

نوع مجازات‌ها را به لحاظ کمی یا کیفی تغییر دهد؛ مثلاً قتل عمد را موجب قصاص نداند و یا از جرایم منافی عفت، جرم‌زدایی کند.

در این بخش هرگونه تغییر و تحول در نظام جزایی از مبانی علمی ناظر بر کشف احکام دین تبعیت کرده و به واقع در حوزه مطالعات بنیادی و روش‌مند فقهی قرار می‌گیرد. مطالعات تجربی و مبتنی بر نگرش پوزیتیویستی نمی‌تواند بر قانون تأثیر گذارد البته ناگفته نماند که تاکنون هیچ مطالعه و تحقیق جرم‌شناسانه که بتواند از اعتبار نسبی علمی و نزدیک به قطعیت برخوردار باشد بر تخطئه سیاست کیفری اسلامی ارائه نگردیده است، چه رسد به این‌که مطالعه تحقیقی مسلم و برخوردار از قطعیت بر ناکارآمدی این قوانین وجود داشته باشد. مع الوصف قانون‌گذار در این‌جا تابع این نوع مطالعات نیست مگر این‌که به عناوین ثانوی و در شرایط خاص و البته محدود، اجرای بخشی از آن را به مصلحت نداند که این امر داخل در اختیارات حکومت است.

در مورد تعزیرات، قانون‌گذار در سیاست کیفری، با رعایت حدود شرعی

بخصوص در سقف مجازات‌ها، کاملاً می‌تواند از یافته‌های جرم‌شناختی استفاده کند؛ زیرا غایت این مجازات‌ها بازدارندگی و اصلاح است. اگر مطالعات و تحقیقات جرم‌شناسانه به راه حل‌های مطلوبی از حیث نوع و کیفیت مجازات‌ها دست یابد، این یافته‌ها می‌تواند مورد اقتباس قانون‌گذار قرار گیرد. اگر چه از حیث جرم‌انگاری قانون‌گذار از میدان وسیعی برخوردار نیست، ولی در مجازات‌ها آزادی عمل بیش‌تری دارد. در مورد مجازات‌های بازدارنده هم در جرم‌انگاری و هم در مجازات می‌تواند از مطالعات اجتماعی و جرم‌شناختی بهره گیرد؛ زیرا در این موارد هم جرم‌انگاری در اختیار قانون‌گذار است.

مسئله دوم، استفاده از مطالعات جرم‌شناسانه در اجرای بخشی از قواعد کلی جزایی است که در مورد حدود و قصاص نیز قابلیت اجرایی دارند و استفاده از تأسیسات حقوقی عفو، توبه گذشت و مانند آن است. در نظام مجازات‌های ثابت مواردی برای سقوط مجازات و یا تبدیل مجازات وجود دارد.

سومین مسئله، مطالعات ناظر به یافتن راه کارهای پیش‌گیرانه است. چگونه می‌توان

زمینه‌های بروز جرایم را از بین برد یا حداقل کاهش داد؟ یافتن تدابیر مناسب در این جهت که نمی‌تواند در مجموع سیاست جنایی مطرح باشد موضوع مناسب برای مطالعات جرم‌شناسانه است و هیچ محدودیتی در این زمینه وجود ندارد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی برای اولین بار وظیفه‌ای به نام پیش‌گیری از جرایم بر عهده قوه قضائیه گذاشته شده است. هر چند در این قوه واحد مطالعات حقوقی و فقهی وجود دارد و در چند سال اخیر نیز نسبتاً فعال شده است، ولی حوزه مطالعات پیش‌گیری در این بخش نمی‌گنجد. پیش‌گیری مستلزم بررسی‌های اجتماعی و مطالعات جرم‌شناختی با روش‌های خاص این رشته است و در این خصوص قوه قضائیه در آغاز راه است. در دهه گذشته در حوزه دادستانی کشور، دفتر مطالعات پیش‌گیری تأسیس شد، ولی خود را در حوزه‌های محدودی گرفتار کرد و ظاهراً کارش متوقف شده است و یا این‌که کارش نمود خارجی ندارد. این خلاء باید به وسیله دانشگاه‌ها پر می‌شد. هر چند شاید تنها مرکز جرم‌شناسی را دانشگاه تهران دارد، ولی خود دانشگاه هم التفات کافی

به این بخش نداشته است. این بخش نیز در چند سال اخیر فعال شده است. لکن به دلیل یک مشکل بنیادی که فراتر از مسئله موردنظر ماست، توفیقی به دست نیاورده است و آن مشکل ناهماهنگی بین دانشگاه و دستگاه‌های اجرایی است؛ بدین معنا که نه دانشگاه خدمات پژوهشی مناسب به این بخش‌ها ارائه می‌دهد و نه این بخش‌ها از ظرفیت دانشگاه خوب استفاده کرده‌اند. خود این موضوع نیز ریشه عمیق‌تر فکری دارد. شاید علت آن، این بوده که بنیان علم جدید خصوصاً در حوزه‌های علوم انسانی، پوزیتیویستی و سکولاریتی است و با این بنیان نمی‌توان به حکومت دینی خدمات علمی ارائه کرد. دوگانگی فرهنگی بین دانشگاه و حاکمیت که یکی خط سکولاریتی خود را می‌پیماید و دیگری در مقام تحقق نظام دینی است از موجبات جدایی دانشگاه و دولت شده است. یکی از اهداف انقلاب فرهنگی و اسلامی شدن دانشگاه نیز همین بود. در عرصه صنعت گام‌های موثرتری برداشته شده ولی در مورد علوم انسانی مشکلات فراوان‌تری پیش رو است.

مجلس شورای اسلامی نیز که در امر قانون‌گذاری می‌توانست از مطالعات و تحقیقات بهره بگیرد، از حوزه تحقیقات جرم‌شناسانه برخوردار نیست و شاید این بخش را تدارک ندیده است. در هر حال ساماندهی امر تحقیقات خود می‌تواند کمک مؤثری به استفاده مناسب، به جا و عالمانه از دستاوردهای علمی در عرصه نظام کیفری داشته باشد، ولی در کل، وضعیت مطلوبی وجود ندارد و با توجه به آن‌چه گفته شد روش‌های کار قابل انتقاد است.

۲. سیاست جرم‌زدایی و کیفر زدایی و قضازدایی نسبت به کدامیک از جرایم و تخلفات قابل اعمال است و محدودیت‌های هر یک از آنها به توجه به قانون مجازات اسلامی و قانون تعزیرات حکومتی تا چه اندازه است؟

◀ دکتر نجفی ابرندآبادی: وقتی جامعه‌ای تشکیل می‌شود و یا ارزش‌های جدیدی در جامعه شکل می‌گیرد، بدیهی است که اکثریت اعضای آن جامعه بقای خود را در رعایت آنها می‌بینند. اما در مقابل، تعداد اندکی از اعضا،

برخلاف اکثریت، بقای خود را در نقض مقررات می‌دانند - که این یک بحث جرم‌شناختی و گسترده است - طبیعتاً این که، چگونه این اقلیت را از ارتکاب جرم یا نقض آن‌ها منصرف کنیم، موضوعی است که همواره ذهن بشر اجتماعی را به خود مشغول کرده است.

اگر به نخستین مقررات کیفری (کدها یا قانون نامه‌های کیفری) که در بین النهرین یا در جنوب ترکیه یا در خاور نزدیک کشف شده؛ مثل قانون «اورنمو» یا «اشنون» یا قانون «هیتی‌ها» یا قانون «حمورابی» که در کشور ما شناخته شده‌تر است، رجوع کنیم، می‌بینیم که به منظور حمایت از محیط زیست، حیوانات، اموال،... مقررات کیفری وضع شده است. هم‌چنین حمایت از اعتبار و حیثیت افراد و اعتقادات آنان و مسائلی از این قبیل که مجازات‌هایش هم بعضاً بسیار شدید است، موادی اختصاصی داده شده است. اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا همه این تخلفات صرفاً با نظام کیفری سرکوب شده است؟ یعنی همه این ارزش‌ها با چتر کیفری حمایت می‌شدند یا خیر؟ به صورت دقیق

نمی‌توان به این پرسش پاسخ گفت. لاقفل از این جهت که ما نمی‌توانیم بر اساس ۲۸۲ ماده‌ای که در قانون حمورابی یا ۲۰۰ ماده‌ای که در قانون هیتی برای ما باقی مانده است، بگوییم که همه این ارزش‌ها را با قانون جزا حمایت می‌کردند؛ زیرا ممکن است از روش‌های دیگری نیز استفاده می‌شد و با توسل به روش‌های غیرکیفری، مثل کدخدامشی... از این ارزش‌ها حمایت شده است. اما امروزه می‌بینیم که اساسی‌ترین ارزش‌ها در یک جامعه زیر چتر حقوق جزا و حربه کیفری حمایت می‌شوند و با موارد نقض آنها مبارزه می‌شود؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت خود جرم‌انگاری‌های کیفری یک نوع ارزش‌گذاری است و خود حقوق جزا یک کارکرد آموزشی، توصیفی و تبیینی (با توجه به اصل جهل به قانون رافع مسئولیت نیست) دارد. بنابراین، اگر بپذیریم که حقوق جزا از ارزش‌های اساسی طرف‌داری می‌کند، سایر ارزش‌ها در قالب نظام‌های حقوقی دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد و حمایت می‌شود. اینک سؤال مهم این است که برای جلوگیری از تورم کیفری

(overcriminalisation)، یعنی فراوانی جرایم کیفری در حقوق کیفری و برای تفکیک ارزش‌ها در قالب جرایم کیفری، جرایم اداری، مدنی و انضباطی چه باید بکنیم؟ مثلاً در قانون مجازات اسلامی و به طور کلی در مقررات کیفری بعد از انقلاب، از یک سو قتل، یک جرم کیفری است و از سوی دیگر، استفاده از تجهیزات آنتن‌های ماهواره‌ای نیز جرمی کیفری محسوب می‌شود. قتل به عنوان یک جرم طبیعی (فطری) در تاریخ حقوق کیفری همواره وجود داشته است (در مقابل جرایم ساختگی و مصنوعی، مثل استفاده از آنتن ماهواره...). داشتن ماهواره جرمی است که به اقتضای زمان و مکان در قانون پیش‌بینی شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که برای مبارزه با استفاده از تجهیزات ماهواره‌ای - تازه اگر بپذیریم که باید با آنها به طور مطلق مبارزه کرد - حتماً باید به نظام کیفری متوسل شویم تا به آن هدف برسیم، یا این که می‌توانستیم استفاده از تجهیزات ماهواره را از طریق دیگری مهار نماییم و در قالب دیگری با آن مبارزه کنیم؟ این بحث، بسیار مهم است هم‌چنین این که معیارهای ما برای تفکیک

جرم‌انگاری‌های کیفری سنتی و جرم‌انگاری‌های غیر سنتی و جدید - با توجه به شرایط امروزی جامعه ایران - واقعاً چیست، خود بحث عمده‌ای است که بالأخره باید روزی به طور جدی و اساسی به آن پرداخت. در هر حال مسلم است که امروزه به گفته و اذعان اغلب نویسندگان، حقوق جزا در همه جای دنیا دچار نوعی تورم از نظر قوانین و جرایم است؛ به عنوان مثال گفتنی است که در پایان سال ۲۰۰۱ بیش از چهل هزار عنوان مجرمانه در قوانین کیفری فرانسه وجود داشته است. این تورم کیفری سبب شده است که عده‌ای معتقد باشند که اجرای دقیق اصل جهل به قانون مسموع نیست و یا اصل «جهل به قانون رافع مسئولیت کیفری نیست»، دیگر خدشه‌دار شده است.

در تحقیقاتی که در سوئیس انجام شده، مشخص شده است که خیلی از قضات عملاً تنها با قوانینی آشنایی دارند که در دوران تحصیل مطالعه کرده‌اند و برای آنان تدریس شده است. بنابراین، خود قضات هم از فراگیری و حفظ این طیف گسترده قوانین عاجزند، تا چه برسد به مردم عادی. اما آن چه

حقوق کنونی ایران را درخصوص تورم کیفری ممتاز می‌کند این است که جرم‌انگاری‌های چندی در قلمرو روابط بین فردی، آزادی و حقوق و اخلاق فردی و «خلوت افراد» صورت گرفته است و با توسعه قلمرو مداخله حقوق جزا، آزادی‌های فردی محدود شده است. به هر حال، به دنبال مشکلاتی که نظام کیفری و اصولاً مداخله نظام کیفری ایجاد می‌کند، از قبیل جرم‌زا بودن، طولانی بودن رسیدگی، و دلایل دیگر - که از حوصله بحث خارج است - به تدریج بحث جرم‌زدایی، کیفرزدایی و در نهایت قضازدایی مطرح شده است؛ یعنی بیاییم نظام کیفری را حفظ کنیم، لیکن همه تخلفات و جرایم را در صلاحیت آن نظام قرار ندهیم<sup>۱</sup> یا همه نقض ارزش‌ها را جرم ندانیم، نقض همه ارزش‌ها را با مجازات‌های قهرآمیز حقوق جزا کیفر نکنیم، بلکه از نظام‌های دیگر استفاده کنیم. این دیدگاه، به ویژه در سطح بین‌المللی، بعد از جنگ جهانی دوم مطرح شد و بسیاری از نظام‌های حقوقی، مثل نظام کیفری آلمان از

۱. مکتب دفاع اجتماعی نوین.

سال ۱۹۷۵، بر اساس اصل جرم‌زدایی - کیفرزدایی خیلی از جرایم کیفری را به جرایم اداری تبدیل کردند و در صلاحیت مراجع اداری قرار دادند. بدیهی است، بحث عمده‌ای که صرف‌نظر از تعریف این یا آن ساز و کار مطرح می‌شود، این است که آیا با قضازدایی، حقوق متخلف و حقوق دفاعی متهم در سایر مراجع رسیدگی یا در سایر آیین‌های دادرسی، مثل دادرسی اداری، دادرسی انضباطی حفظ خواهد شد یا خیر؟

بحث عمده ما اکنون در قلمرو کیفری حقوق دفاعی متهم و رعایت کرامت متهمان و مجرمان و متخلفان است؛ زیرا در حقوق کیفری و آیین دادرسی کیفری، به لحاظ قدمت نسبتاً زیاد آن و به لحاظ تأکیدی که در نظام حقوق بشر به حقوق متهم و بزه‌کار شده است، امروزه حقوق دفاعی متهم به ارتکاب جرم کیفری در اکثر کشورها در قانون و لاقلاً بر روی «کاغذ» شناخته شده است، مانند دو درجه‌ای بودن رسیدگی ماهوی، استفاده از وکیل، اعاده دادرسی، نظارت و مداخلهٔ دیوان عالی کشور و مسائلی از این قبیل.

بنابراین، دغدغه آیین دادرسی کیفری این

دلیل تراکم، پر هزینه بودن، لزوم دقت زیاد و طولانی بودن آن که مستلزم فداشدن حقوق متهم و همزمان زیان دیده از تخلف است، دور زدیم. بدیهی است در قضازدایی و احاله پرونده‌های کیفری سبک به مراجع اداری یا مراجع جامعه مدنی (مثل عدالت‌خانه‌های محلی، شوراهای دادرسی محلی یا خانه‌های انصاف یا شوراهای حکمیت محلی یا غیره)، می‌توان حقوق متخلف و متهم را رعایت کرد -

همان طور که در کشورهای غربی نیز مطرح است - و در آن صورت، خیلی از ایرادها رفع شده و مشخص خواهد شد که قضازدایی با حقوق متهم قابل جمع است که در کشور ما باید به آن توجه بشود. بنابراین، من به طور مشخص از قضازدایی و طبیعتاً جرم‌زدایی، کیفرزدایی استقبال می‌کنم و معتقدم که در کشور ما قانون‌گذار و به ویژه دستگاه قضایی که طبق قانون اساسی متولی تهیه لوایح قضایی است، بیش‌تر به مجازات و کارایی مجازات‌های کیفری دل و امید بسته‌اند. در واقع کشور ما هم از جمله کشورهایی است که مبتلا به تورم کیفری است. بر این نکته باید تأکید کرد که ویژگی تورم کیفری یا جرایم در

حقوق ما، در ارزشی و اخلاقی بودن این جرایم است؛ یعنی قانون‌گذار ما با این قرائت که جمهوری اسلامی یک جمهوری «ارزشی» است، بسیاری از رفتارها و کردارها را که جنبه شخصی و فردی دارد و اصولاً دولت از تنظیم آن‌ها از طریق جرم‌انگاری و شداد و غلاظت‌کیفری ناتوان است، چون خصوصی‌ترین انتخاب‌ها و باورهای انسان را تشکیل می‌دهد، مشمول مداخله نظام کیفری حقوق جزا و در نتیجه مشمول مداخله دولت قرار داده است و این‌جاست که کیفرگرایی آشکار می‌شود؛ زیرا جرم‌انگاری مادام که درجهت حفظ ارزش‌های علمی، فن‌آوری و اختراعات باشد مورد استفاده و استقبال جامعه است، ولی وقتی جرم‌انگاری و توسعه شعاع حقوق جزا در جهت محدودکردن آزادی‌ها و حقوق مشروع، ذاتی و جهان شمول انسان‌ها باشد، حقوق جزا خود مُخل نظم اجتماع بوده و خود به یک عامل جرم‌زا تبدیل می‌شود.

بدین ترتیب بحث عمده‌ای که در حقوق کیفری ایران باید مورد بازبینی قرار گیرد، جرم‌انگاری‌هایی است که قانون‌گذار در زمینه‌های اخلاقی - ارزشی و آزادی‌های مردم



انجام داده است؛ به عبارت دیگر، همان اندازه که حفظ ارزش‌های اساسی جامعه و بقای حیات حقوق جزا ضروری است، به همان اندازه باید شعارش کم‌ترین مداخله در زندگی و آزادی‌های مردم باشد. لذا باید، باورهای اخلاقی، فکری، سیاسی، اجتماعی افراد را محدود نکند؛ زیرا از این زاویه حقوق جزا تضییع‌کننده حقوق تابعان خود خواهد شد و در عمل کارایی و صلاحیت خود را از دست خواهد داد. بدیهی است کاهش قلمرو مداخله حقوق جزا از جمله با توسعه‌ساز و کارهای غیرکیفری و توسل به مراجع اجرایی تحت شرایطی ممکن است.

◀ **دکتر میرمحمدصادقی:** تعیین جرم و مجازات، اساساً با هدف اساسی صیانت از منافع فرد و جامعه صورت می‌گیرد. حال در صورت تعدد راه‌های حفظ منافع فرد و جامعه، شیوه عاقلانه، انتخاب بهترین، کم هزینه‌ترین و مؤثرترین راه است.

این بحث امروزه در سراسر جهان مورد توجه قرار گرفته است و در واقع قضا زدایی، جرم‌زدایی و کیفر زدایی تلاش‌های مختلف

برای انتخاب بهترین راه، هستند.

با این حال، این شیوه در مواردی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد که برای صیانت از منافع فرد و جامعه راه‌های متعدد وجود داشته باشد، اما در برخی مواقع، مجازات، یگانه راه حل است.

لذا محدوده هر کدام از این شیوه‌ها را باید بر اساس این معیار مشخص کرد که آیا غیر از برخورد قضایی و جرم دانستن عمل یا اعمال کیفر، راه حل بهتری هم وجود دارد یا خیر؟ و طبیعی است در جوامع مختلف و نیز نسبت به افراد مختلف ممکن است این موضوع فرق کند. به همین سبب، علاوه بر پیش بینی این موارد در قانون، تصمیم نهایی در خصوص استفاده از برخی از آنها در پاره‌ای موارد با مقامات قضایی است. البته این سه موضوع، مباحث بسیار مفصلی هستند.

◀ **دکتر الهام:** در عرصه جرایم حکومتی جرم‌زدایی (از نظر بنیادی و نظری) کاملاً توانمند است، ولی در عرصه‌های معین شده دینی، این اختیار وجود ندارد؛ یعنی نمی‌توانیم عناوین مجرمانه و مخصوص شرعی را

برداریم، به طور مثال، شرب خمر حرمت شرعی دارد و موجب حد شرعی است، ولی عنوان مجرمانه را از شرب خمر نمی‌توان سلب کرد و یا از جرایم منافی عفت موجب حد، سلب عنوان مجرمانه امکان‌پذیر نیست، البته سلب عنوان مجرمانه از این موارد ثمری هم ندارد، بلکه مضر هم هست. بعضی‌ها فکر می‌کنند با جرم‌زدایی از امور مضر برای اشخاص و جامعه می‌توانند جلوه منزه‌ای از جامعه ارائه کنند؛ مثلاً با سلب عناوین مجرمانه از امور خلاف اخلاق حسنه و عفت عمومی؛ به عبارت دیگر، با پاک کردن صورت مسئله ادعا کنند که در این جامعه هیچ جرمی واقع نمی‌شود. اما جرایم حکومتی مثل چک بلامحل را می‌توان از سیاهه جرایم حذف نمود و اگر با استفاده از ضمانت‌اجراهای دیگر و غیرکیفری بتوان از فهرست جرایم کاست، می‌تواند مفید باشد.

این کار را باید با تحقیق و مطالعه دقیق اجتماعی و حقوقی انجام داد و مناسب است که یک مرکز تحقیقاتی، آثار حمایت‌کیفری و کیفر زدایی را در این موارد ارزیابی علمی کند و درباره جایگزین مناسب کیفر بررسی کند و سپس در مورد جرم زدایی تصمیم‌گیری شود.

در مورد کیفر زدایی ما عرصه داریم و نهادها و تاسیسات حقوقی که در بحث حدود و تعزیرات و حتی در قصاص وجود دارند، می‌توانند برای کیفرزدایی کمک مناسبی باشند؛ مثلاً در تعزیرات، ضمانت‌اجراها یا مجازات‌ها محدود به حبس و شلاق و جزای نقدی است. اقداماتی که در عرف می‌تواند تنبیه‌های اخلاقی تلقی شود نیز تعزیر محسوب شده‌اند؛ مثلاً یک توبیخ یا نصیحت و وعظ می‌تواند دستگاه قضایی را با فهرست گسترده‌ای از ضمانت‌اجراها مواجه کند که متناسب با وضع و سابقه متهم اتخاذ شوند. ضمانت‌اجراهایی که عرفاً کیفر نیستند یا عواملی که موجب سقوط حد یا تعزیر می‌شوند، مانند انکار بعد از اقرار در موارد خاص، اگر این نهادها در روند دادرسی دقیق به کار گرفته شوند، می‌توانند مبدل یا روش‌های سقوط مجازات‌ها باشند که در پروسه قضایی به کار گرفته می‌شوند و نه در فرایند قانون‌گذاری.

هم‌چنین در مواردی که در صدمات عمدی توصیه به سازش وجود دارد، دیه بدل بسیار خوبی برای قصاص است.

به هر حال نهاد «صلح» یا «سازش» که

مبتنی بر اراده طرفین دعوی یا طرف ذی‌حق باشد، می‌تواند از جمله نهادهای دیگر برای تبدیل کیفر محسوب شوند. در این موارد شاید بتوان با نظارت خاص قضایی از داوری مردمی هم استفاده کرد یا عرف‌های رایج قضایی را در میان بخشی از اقوام یا ایلات و عشایر تابع نظارت قضایی قرار داد که در چارچوب‌های حقوقی کنترل شوند و در عین حال مورد استفاده قرار گیرند.

توصیه قرآن کریم به عفو و تبدیل قصاص به دیه که بسیار ظریف و زیباست می‌تواند برای جلب نظر اصحاب دعوی به صلح به عنوان آموزه دینی و اخلاقی آموزش داده شود. «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِمَعْرُوفٍ وَ آدَاءِ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» رابطه‌ای که قرآن مجید بین قاتل و مقتول به عنوان رابطه اخوت از آن تعبیر کرده است ظرایف بسیاری در خود دارد. چگونه است که بعد از وقوع قتل همچنان تعبیر «برادر» نسبت به قاتل به کار می‌رود؛

یعنی این‌که «قتل» رابطه اخوت دینی را منقطع نمی‌کند و از سویی تأکید بر این عنوان احساسات عاطفی را برای عفو و مصالحه آماده می‌سازد. توصیه‌ای که دو طرف را در

برمی‌گیرد، اولیای دم را ترغیب به گذشت و عفو می‌کند و قاتل را توصیه به عمل به معروف و احسان و پرداخت دیه و حتی مازاد بر دیه مقرر و معین. دو بحث به عنوان «شفاعت» و «کفالت» در تعزیرات وجود دارد که مورد بهره برداری قرار نگرفته‌اند. اگر ساختار مناسبی برای استفاده از این دو نهاد یا مداخله مردمی یا مشارکت مردمی در سیاست کیفری به کار گرفته شود، می‌توانیم با استفاده از ظرفیت‌های اجتماعی بدل‌های خوبی برای کیفر تدارک کنیم. اگر نهادهای مردمی یا خیریه یا سازمان‌های تربیتی ویژه‌ای عهده دار بازسازی مجرمین شوند و بتوانند در این «خانه‌های امن و بازسازی» مجرمین را تحت آموزش و تربیت‌های خاص فنی، اخلاقی و اشتغال قرار دهند، می‌توانیم مفهوم «شفاعت» و «کفالت» را در بحث کیفر درک کنیم و از آنها با استفاده از ادبیات حقوقی اسلامی استفاده کنیم.

اگر این مفهوم را بپذیریم که قاعده «لا کفالة فی الحد» و «لا شفاعة فی الحد» اختصاص به حدود داشته و شامل تعزیرات نمی‌شود، یعنی کفالت و شفاعت در تعزیرات

قابل استفاده است، کسانی که توانایی مالی و فکری دارند و هم صلاحیت اخلاقی اگر وارد این عرصه شوند و قوه قضائیه بتواند از آنها بهره بگیرد و این مراکز مجرمین قابل اصلاح را در کارگاه‌های خاص کشاورزی صنعتی و امثال آن به کار گیرد یا چه بسا در مراکز خاص آموزشی قرار بگیرند و از خویشاوندان و نهاد خانواده در تحقق چنین امری استفاده شود، مصادیقی از شفاعت و کفالت را متحقق ساخته‌ایم که می‌تواند بدل حبس و شلاق و امانت آن باشد.

در پایان این نکته را دربارهٔ حدود متذکر می‌شوم که هم قانون و هم عقیده فقهی امام (ره) و هم فقهایی که امروز مسئولیت قضایی دارند بر اجرای حدود در دوره غیبت است، لکن کسانی که معتقدند حدود در دوره غیبت و به وسیله غیر معصوم قابل اجرا نیست، لذا بدل از حد مبادرت به تعزیر مرتکبین کنند، طبیعی است که می‌توانند در این عرصه قائل به وسعت عمل بیش‌تری باشند، ولی این عقیده مورد قبول نظام نیست مورد نظر ما هم نیست، و آن چه گفته شد با فرض ضرورت اجرای حدود شرعی در این زمان، یعنی عصر

غیبت است.

در بحث قضا‌زدایی نه می‌توان و نه به مصلحت است که در چارچوب‌هایی این کار انجام شود؛ مثلاً یکی از محدودیت‌ها الزام اصل ۳۶ قانون اساسی به صدور حکم به مجازات به وسیله دادگاه است که قطعاً فرایسندی قضایی را می‌طلبد، اما در مباحث نظری و تئوریک مسائلی وجود دارد که قابل بررسی و مطالعه است، مثل بحث اجرای حد که وظیفه حاکم یا قاضی است؛ یعنی امر اجرایی یا امر قضایی است.

در قصاص مباحث پیچیده‌تری وجود دارد که آیا قصاص به مثابه یک حق، بدون حکم حاکم و مستقیماً قابل استیفاست؟ بعضی این عقیده را دارند و با این نظر می‌توان از قصاص هم «قضا‌زدایی» کرد. البته قانون‌گذار ما این نظر را نپذیرفته و حکم قاضی و اذن حاکم را هر دو شرط کرده و کار را سخت‌تر کرده است. ولی در هر حال با این نظر، احتمال قضا‌زدایی وجود دارد.

در بحث تعزیرات می‌توانیم بخشی از آن را از امور حسبیه بدانیم و اختیاراتی به متصدیان خاص این امر داده باشیم، چنان که امروز در

موارد متعددی این کار صورت می‌گیرد، مثل تخلفات راهنمایی و رانندگی، یا بخش‌هایی از تعزیرات حکومتی. در هر حال در محدوده قانونی، محذوراتی مثل اصل ۳۶ قانون اساسی وجود دارد، در مباحث نظری هم جای تأمل و بحث در عرصه‌هایی موجود است.

نکته مهم دیگر که در بحث قصاص و دیه به نظر می‌رسد آن است که می‌توان شیوه جمع بین نظارت قضایی و نظام دادرسی و تلاش برای میانجی‌گری را با آنچه در بحث قبلی عرض کردم پی‌گیری کرد.

### ۳. تعزیرات حکومتی و مجازات‌های

پیش‌بینی شده در این قانون تا چه میزان قابل انطباق و تطابق با این سیاست‌ها بوده است؟

دکتر نجفی ابرندآبادی: همان طور که می‌دانیم تعزیرات حکومتی در حقوق ایران ابتدا یک بحث فقهی بوده است که این بحث به سال ۱۳۶۷ بر می‌گردد. اگر فضای ایجاد اندیشه تعزیرات حکومتی را در حقوق ایران بررسی کنیم، مشاهده می‌کنیم که این تأسیس در بستر سیاسی - اجتماعی مطرح شده است

که ایران مشکلات متعددی، مثل مشکل جنگ، شرایط جنگی، مشکلات تحریم بین‌المللی، مشکلات ناشی از دوران گذار انقلاب را داشته است، و در آن زمان هنوز از انقلاب دور نشده بود، و مشکلات اقتصادی وجود داشته است. بنابراین، یک حالت غیر متعارف یا غیرعادی حاکم بوده است. در نتیجه تأسیس نهاد تعزیرات حکومتی، به عنوان یک سازوکار صرفاً اجرایی و نه قضایی، بنا داشته است که به دور از تشریفات طولانی رسیدگی در مراجع قضایی، یک سلسله تخلفات اقتصادی به سرعت مجازات شود و بدین ترتیب روابط اقتصادی و شاخص‌های اقتصادی را در بازار تنظیم نماید و از این راه جلوی سوءاستفاده را بگیرد و آثار ناشی از تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی و مسائل اقتصادی ناشی از جنگ، سوءتدبیرها و سوءمدیریت‌ها را تا اندازه‌ای تعدیل کند.

اما امروزه می‌بینیم که این سازمان بعد از تصویب قانون سال ۱۳۷۳، نهادی در کنار نهاد قضایی سنتی، به مبارزه با جرایمی می‌پردازد که عمدتاً رنگ اقتصادی دارند. بدیهی است این نهاد تا اندازه‌ای مصداق قضازدایی است، از

این جهت که رسیدگی به بخشی از جرایم که قبلاً در صلاحیت قوه قضائیه و محاکم کیفری بوده، اینک به نهادی محول شده است که از طریق وزارت دادگستری جزو قوه مجریه است و انتخاب ریاستش به عهده وزیر دادگستری، عضو این قوه، است.

این نهاد اجرایی که در مبارزه با بعضی جرایم شرکت داده شده است، دقیقاً می‌تواند نوعی قضازدایی تلقی شود، اما مسئله‌ای که مطرح است این است که تا چه اندازه در سازمان تعزیرات حکومتی و آیین دادرسی معمول در مراجع آن، حقوق متخلف و حقوق «متهم تعزیراتی» رعایت می‌شود؟

یکی از ویژگی‌های قضازدایی از طریق اعطای صلاحیت به مراجع و سازمان‌های اداری و اجرایی برای رسیدگی به جرایم این است که حق اعمال کیفرهای سالب آزادی و کیفرهای بدنی به این مراجع داده نشود. این یک نکته بسیار مهم است. بنابراین قضازدایی با حفظ اختیار اعمال کیفر سالب آزادی برای مراجع اداری، نقض غرض بوده و قضازدایی نیست و باید این اختیار در حد کیفرهایی، چون جریمه، ... باقی بماند.

از سوی دیگر، با توجه به این که ممکن است میزان و مبلغ کیفرهای نقدی هم بالا باشد یا کیفرهای محرومیت از حقوق اجتماعی نیز اعمال شود، بهتر است سازمان تعزیرات حکومتی و مراجع رسیدگی‌کننده آن، همان مقررات آیین دادرسی معمول در مراجع کیفری را، البته پس از این که قانون‌گذار آنها را با توجه به طبع و اقتضای مراجع مزبور تصویب نمود، اعمال کند؛ به طوری که در زمینه «مجازات‌های تعزیراتی شدید» این امکان باشد که مراجع قضایی در مرحله‌ای بتوانند احکام مراجع تعزیراتی را - به همان شیوه که در خصوص جریمه صادره توسط افسران پلیس در تخلفات راهنمایی رانندگی معمول است - در مرحله اعتراض کنترل کنند. در واقع، دادگاه قضایی اقدام افسر پلیس را در صدور برگ جریمه (به نوعی برگه محکومیت)، هنگامی که متخلف (به نوعی محکوم) معترض است، کنترل می‌کند و احتمالاً در مبلغ برگه جریمه جرح و تعدیل ایجاد می‌کند.

به هر حال در جرایم تعزیرات حکومتی که به جرایم اقتصادی نسبتاً رایج و مهم رسیدگی می‌کند، این حق باید برای محکوم‌علیه

پیش‌بینی شود که بتواند تحت شرایطی در مراجع قضایی تقاضای تجدیدنظر بکند. بدین‌سان معتقدم که سازمان تعزیرات حکومتی، به عنوان یک نهاد اجرایی، می‌تواند کمک بزرگی در تراکم‌زدایی از پرونده‌های قضایی و محاکم باشد. اما این تراکم‌زدایی پرونده از مراجع قضایی و ارجاع پرونده به سازمان تعزیرات حکومتی نباید به قیمت فدا شدن حقوق متخلفین باشد، چون سازمان تعزیرات حکومتی زیر نظر قوه مجریه قرار دارد و اگر این سازمان به نوبه خود در رسیدگی‌هایش احیاناً و ناخواسته یا بعضاً با حُب و بغض و با اختیارات گسترده‌ای که قانون‌گذار به آن داده است، مرتکب نوعی بی‌عدالتی شود، بی‌تردید چهره و تصویر قوه مجریه را در افکار عمومی و افکار نخبگان خدشه‌دار می‌کند و احتمالاً دچار سرنوشت بازنمایی اجتماعی قوه قضاییه می‌شود؛ یعنی در مقیاس قضاوت مردم، تنزل پیدا می‌نماید. لذا سازمان تعزیرات حکومتی همان‌طور که می‌تواند بازویی قوی در تنظیم بازار و روابط اقتصادی باشد، به همان ترتیب ممکن است زمینه خدشه‌دار شدن و ضربه خوردن قوه

مجریه و در نهایت کل نظام سیاسی و به ویژه اقتصادی را فراهم کند. به همین جهت، نظام سازمان تعزیرات حکومتی نمی‌تواند با این شعار که به هر قیمت شده باید بازار و اقتصاد را کنترل کرد، اقدام و عمل کند.

◀ دکتر میرمحمدصادقی: به نظر می‌رسد، در شرایط خاصی، برخورد دولت با موضوعاتی که با سازمان تعزیرات حکومتی مرتبط است، ضروری بوده است. اما در حال حاضر دخالت دولت در این حیطه چندان موجه نیست.

طبیعی است برای جلوگیری از مجموعه تخلفاتی که تحت عنوان تعزیرات حکومتی قرار می‌گیرند راه‌حل‌های بسیار بهتری رانیز می‌توان در نظر گرفت.

فعال کردن اصناف و اتحادیه‌ها در این زمینه و تدوین و اعمال تنبیهات و تدابیر لازم از سوی آنها و صرفاً نظارت کلان دولت یکی از راه‌هاست.

در این بحث، توجه به تحولات جدید جهان و تحلیل سیاست‌های برخورد با تخلفات جزئی و اعمال برخی کسبه جزء یا متوسط - که عمده‌تاً حیطه فعالیت سازمان

تعزیرات را تشکیل می‌دهد - ضروری است و به عنوان مثال یکی از مسائل مهم در بحث تعزیرات حکومتی مقابله با گران‌فروشی است. در حالی که در جهانی سازی یکی از موضوعات اصلی گاهی می‌تواند چگونگی برخورد با ارزان‌فروشی کالاهای شرکت‌های بزرگ چند ملیتی باشد.

صرف بخشی از انرژی و توان وزارت دادگستری، در بحث تعزیرات حکومتی، که راه‌حل‌های دیگری نیز برای آن متصور است، در واقع به نوعی بازداشتن وزارت دادگستری از انجام اقدامات اولویت دار و ضروری است.

علت اصلی ارتکاب بسیاری از این تخلفات، مشکلاتی است که کسبه جزء دارند. نوسانات بازار، تغییر قیمت‌ها، سیاست‌های اقتصادی و ... گاه آنها را که سرمایه‌چندانی ندارند با مشکل مواجه می‌سازد. لذا برخورد کیفی با آنها، ممکن است جز بدبینی نتیجه‌ای نداشته باشد. غالباً آنها به صورت کلان‌نیازمند حمایت هستند، نه تنبیه. لذا برنامه‌ریزی را باید به نهادهای متولی اجرایی سپرد و اگر تنبیهی هم ضروری است به خود اتحادیه‌ها و شوراهای اصناف و در موارد

ضروری به دستگاه قضا واگذار شود. اقتصاد در جهان امروز، یک اصل مهم و بسیار اساسی است و بدون برنامه و استراتژی صحیح اقتصادی، هیچ کشوری قادر به پیشرفت و یا حفظ ثبات نیست.

طبیعی است برای داشتن برنامه اقتصادی صحیح و تنظیم فعالیت‌های اقتصادی باید جلوی تخلفات اقتصادی و فعالیت‌های نامشروع و غیر قانونی را گرفته شود.

برای شناسایی و کنترل فعالیت‌های اقتصادی غیر سالم، ممکن است کشورهای مختلف، مکانیسم‌های گوناگونی داشته باشند، اما حتماً مکانیسم‌های لازم را دارند و برای این امر اهمیت بسیاری قائل‌اند؛ زیرا بدون آن پیشرفت و توسعه تقریباً بی‌معنا بوده یا پایدار نیست.

در بحث جرایم اقتصادی مهم‌ترین اصل در دنیا ایجاد مکانیسم‌های مختلف برای پیش‌گیری از وقوع این گونه جرایم است و اعمال مجازات در خصوص آنها چندان مقبول نیست، مگر در برخی موارد، همانند فعالیت‌های مالی و اقتصادی سازمان‌های بزه‌کار. در بحث کنترل اقتصادی، به ویژه دو

موضوع پول شویی و فساد اداری قابل توجه و دارای اهمیت زیادی است. غالب این کنترل‌ها در سطح کلان و در حد سیاست‌گذاری است و نمی‌توان آنها را با تعزیرات حکومتی مورد مقایسه قرار داد.

مهم‌تر از هر چیز آن است که تدابیر و مکانیزم‌های لازم اتخاذ شود تا از وقوع این گونه جرایم پیش‌گیری شود. همین امر، خود بحث بسیار گسترده و مفصلی است و می‌تواند بسته به نوع سازمان و نهاد متفاوت باشد.

البته نقایص قانونی را در این زمینه، باید به صورت کلی در نظر گرفت و نسبت به حل آنها کوشید؛ به عنوان مثال، یک بازاری جزء را تصور کنید که یک چک مهلت دار دارد و مبلغ کافی هم در حساب وی موجود نیست. ضمانت اجزای نپرداختن مبلغ چک حبس و جزای نقدی است. از طرفی، یکی دو روز گران‌فروشی ممکن است، مبلغ مورد نظر را فراهم کند. حال با توجه به ضمانت‌اجراهایی که گران‌فروشی دارد، رفتار این فرد چگونه خواهد بود. آیا کیفر زیاد چک و به هر حال عملی که امروزه در عرف بازار رایج است، یعنی صدور مهلت دار تا چه حد فرد را به عمل

گران‌فروشی تحریک می‌نماید؟

حتی الامکان باید بحث تخلفات مربوط به تعزیرات حکومتی، به خود اصناف، اتحادیه‌ها و ... واگذار گردد و از درگیر ساختن گسترده نهادهای دولتی در آن اجتناب شود.

هماهنگی بین نهادهای مختلف در این خصوص، بسیار ضروری است و به علاوه باید اقتصاد را به مردم سپرد تا دولت بتواند به نقش نظارتی خود به عنوان ناظر و نه مجری عمل کند.

◀ **دکتر الهام:** این سیستم به نظر من یک سیستم غیرقضایی است، یعنی این‌جا قضا‌زدایی شده و به همین خاطر است که یک امر غیرمتعارفی است و عرض کردم به علت وجود مشکلات حقوقی که در سیستم ماست، قوانین مربوط به تعزیرات حکومتی مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام است و این قوانین اگر یک امر عادی و طبیعی بود و یک سیستم قضایی بود، دیگر نیازی به تصویب مجمع نداشت. چالش‌هایی که در اختیارات تعزیرات حکومتی وجود داشت و نامه‌های اولیه حضرت امام که سال ۶۷ خطاب به دولت

نوشته شد، باعث گردید مسئله تشخیص تعزیرات حکومتی را به مجمع واگذار کردند و اگر اشتباه نکنم نشان می‌دهد که دولت هم مایل به این امر بوده است که از یک ظرفیت غیر قضایی در تعزیرات حکومتی استفاده نکند و آن هم توسعه اقتدار دولت برای تحکیم برنامه‌های اقتصادی و مالی بوده و چون سیستم قضایی خارج از کنترل آنها بود و روش طولانی‌تری برای دولت جهت رسیدن به اهداف نظارتی به وجود می‌آورد، لذا احتیاج به این مسئله احساس شد. بنابراین، تعزیرات حکومتی یک سیستم غیر قضایی است و چالش‌های آن ناشی از همین مسئله است و اما در باب مجازات‌های نه تنها کیفرزدایی نکرده، بلکه یک سری کیفرهای قضایی نسبتاً سنگینی را هم گاهی اعمال می‌کند. قبلاً هم گفته‌ام گاهی می‌شنیدیم که تعزیرات حکومتی فردی را به رقم‌های کلانی جریمه‌نقدی محکوم کرده، مثل بعضی وقایع معروف که در جامعه مطرح می‌شود. این مسئله خود مسئله‌ای کیفری است، یعنی اگر چنین مواردی را در عرصه کیفری بخواهیم، تحلیل بکنیم آن را از جرایمی می‌دانیم که در

گذشته در صلاحیت دادگاه‌های بالاتر بوده و قبلاً در دادگاه‌های کیفری یک بدان رسیدگی می‌شد و سطح مجازات، سطح بالایی است، یعنی کاملاً کیفر و ناقض هدف است. زیرا هنگام برخورد با چنین مسئله‌ای و تعیین جریمه سنگین توسط تعزیرات حکومتی برای شرکت یا مؤسسه محکوم علیه و پرداخت آن، درمی‌یابیم که محکوم علیه صرفاً با افزایش هزینه تولید و خدمات و تحمیل آن بر مردم توانسته سر پا بایستد و منحل نشود و این نقض غرض و سبب افزایش قیمت و عدم تعادل بازار است؛ یعنی اگر شما با پدیده گران‌فروشی و تورم مبارزه کنید، وقتی این جریمه‌ها را اخذ می‌کنید آن شرکت تنبیه نشده است، بلکه این جریمه‌ها جزو هزینه‌های کارش محسوب خواهد شد و روی قیمت‌ها اثر خواهد گذاشت. لذا روی پا ماندن این شرکت دلیل بیمار بودن اقتصاد است که این شرکت توانسته در چنین حالتی دوام آورد. لذا اثر این جریمه با مجازات یکی است و خود جریمه سنگین واقعاً یک مجازات است. گاهی گران‌فروشی‌های جزئی یا تخلفات صنفی جزئی را می‌توانید مانند جرایم رانندگی جریمه

کاملاً سالم و مورد اعتماد دولت هستند و دولت با وجود تعزیرات حکومتی موافق است و حداقل خود دولت از این بحث راضی است و اگر موافق است با چه روی کرد و با چه اهدافی؟ شاید پرسش بالاتری را مطرح کنیم که آیا خود

«ادامه دارد».

بکنید. بله آن یک سیستمی مشابه تخلفات است و شاید قابل قبول و ضروری باشد و قضایی کردن این پدیده‌ها مضر باشد. البته با این شرط که حقوق افراد را هم در مراجعه به دادگاه‌ها حفظ بکنیم و این اشکالی ندارد. در این چارچوب‌ها اگر تعزیرات حکومتی اجرا شود، مفید است و در تعزیرات حکومتی مثال‌های دیگری هم وجود دارد و مسئله شاید که در سؤالات دیگری قابل طرح باشد. سیاست‌های مالی عوض شده، سیاست‌های اقتصادی عوض شده و نگرش دولت عوض شده است. زمانی دولت به سمت اقتصاد متمرکز دولتی پیش می‌رفت، اما امروز به شدت به سمت اقتصاد آزاد تمایل دارد و مسائل را هدایت می‌کند. ساختار تعزیرات حکومتی با کدام مبنا شکل گرفته است؟ مبنای کنترل یک اقتصاد دولتی است یا یک اقتصاد آزاد یا خصوصی؟ آیا از این جهت مسئله مورد مطالعه قرار گرفته یا نه؟ بعید می‌دانم و من بعنوان یک حکم نمی‌گویم، ولی حداقل به عنوان یک سوال مطرح می‌کنم که توفیق تعزیرات حکومتی در ایجاد تعادل اقتصادی در جامعه احساس رضایت را

بر نمی‌انگیزد. چون هنوز مردم از نامتعادل بودن قیمت‌ها و تفاوت فاحش قیمت‌ها گله دارند، هنوز از عدم کنترل قیمت‌ها بر بازار گله دارند. هنوز نرخ خیلی از کالاها نرخ‌های متغیر و روزانه است و بعضی جاها در بازار نرخ‌ها ساعتی تغییر می‌کند و این نرخ به عرضه کل منحصر نشده و کالاهای دیگر را می‌بینیم که نرخ‌های بسیار متغیری دارد. اگر تعزیرات حکومتی در پی یک سیاست تعادل و تثبیت در جامعه است، اینها حاصل نشده است. بنابراین، در مسئله، جواب نگرفتیم. به نظر من قضازدایی کردیم. ولی کیفرزدایی نکردیم و این قضازدایی را باید دوباره بررسی بکنیم که به چه مسائلی دست پیدا کردیم و این که همیشه نابسامانی امور اقتصادی جنبی داشته باشیم؛ یعنی افرادی که صاحب اقتداری می‌شوند و بخشی از قدرت اجتماعی آنها محو می‌شود، از این قدرت سوءاستفاده می‌کنند. خود این قدرت اسباب فساد جدیدی می‌شود و در این عرصه بحث رشوه‌خواری مورد مطالعه قرار گرفته و این که آیا این فساد وارد تعزیرات حکومتی نشده است. البته ما مطمئن هستیم که عوامل تعزیرات حکومتی

توپان حسینی شاره ۹ سال سوم زمستانه ۱۴۰۱  
(فصلنامه تحقیقی پژوهشی پژوهشگاه سازمان تعزیرات حکومتی)

## با صاحب نظران

گفت و گو از: علی احمدی

قسمت دوم

◀ مقدمه

باتوجه به قانون مجازات اسلامی و قانون تعزیرات حکومتی و مجازات‌های پیش‌بینی شده در این قانون و قابلیت انطباق آن با این سیاست‌ها، اختصاص داشت. این شماره قسمت دوم و بخش پایانی مصاحبه فوق می‌باشد.

در شماره پیشین بخش نخست مصاحبه با برخی صاحب‌نظران و اساتید دانشگاه آقایان دکتر نجفی ابرندآبادی، دکتر میرمحمدصادقی و دکتر الهام درج گردید که بیش‌تر به موضوعاتی چون سیستم کیفری ایران و تحولات نوین آن، سیاست جرم‌زدایی و قضازدایی و محدودیت هر یک از آنها

◀ دکتر نجفی ابرندآبادی: همان‌طور که می‌دانیم شعار عمومی کشورهای غربی این است که دولت باید در امور اجتماعی - اقتصادی دخالت کند و خود مردم نیز حضور همه‌جانبه داشته باشند؛ یعنی در واقع در نظام‌های غربی صحبت از نظام مشارکتی گسترده است، یعنی مداخله دولت در مسائل دفاعی، اقتصادی کلان و در سیاست خارجی است و در مسائل اقتصاد بازار و اقتصاد خرد، صددرد مداخله مردم البته با نظارت کلی دولت است. یعنی نظارت دولت، یک نظارت فائده است. اقتصاد در دست بخش خصوصی است. ویژگی دیگر کشورهای غربی



۱ - به نظر شما سیستم نظارت و کنترل فعالیت‌های اقتصادی چه جایگاهی در نظام حقوقی کشورهای پیشرفته و در حال توسعه دارد؟

# با صاحب نظران

گفت و گو از: علی احمدی



در زمینه بحث ما، حضور گسترده جامعه مدنی از طریق سازمان‌های غیردولتی طرفدار حقوق مصرف‌کننده... است. این سازمان‌ها نقش عمده نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی را ایفا می‌کنند؛ به طوری که قانون‌گذار فرانسه به تشکل‌های مردمی یا انجمن‌های حمایت از حقوق مصرف‌کننده این حق را داده است که بتوانند در مواردی که بزه دیده و زیان دیده از اقامه دعوا انصراف حاصل می‌کند، به نام دفاع از طبقه مصرف‌کننده، علیه فروشنده (شرکت و فروشگاه) متخلف اقامه دعوا کند. یعنی در این‌جا، جرم یا تخلف علاوه بر خود زیان دیده مستقیم، به کل جامعه مصرف‌کننده نیز مربوط می‌شود، کل جامعه را متضرر می‌کند. لذا این قبیل انجمن‌ها خود می‌توانند علیه آن متخلف اقامه دعوا کنند، بدون این‌که خود مستقیم از جرم متضرر شده باشند. این امر خود نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند؛ به طوری که انجمن‌های حمایت از حقوق مصرف‌کننده در صنوف و قیمت‌گذاری‌ها دعوت می‌دهند. در شیوه‌نظارتی دولت و وزارت بازرگانی مشارکت داده می‌شوند و حضور دارند. بنابراین، سیاست‌های خرد و کلان دولت در تنظیم و اجرای ضوابط و مقررات در فروشگاه‌ها و شرکت‌ها، همیشه با لحاظ

نظارت و نظریات سازمان‌های غیر دولتی صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد که در ایران پس از انقلاب، اقتصاد عمدتاً دولتی است و همه چیز به دولت و نهادهای عمومی ختم می‌شود. بازرگانی خارجی عمدتاً دولتی است و از سوی دیگر، نقش و حضور جامعه مدنی و نهادهای متشکل مربوط، در مبارزه با جرایم اقتصادی و گران‌فروشی پُررنگ نیست. من معتقدم چنان‌چه «کل اجزای» نظام جمهوری اسلامی وجود حقوقی، اجتماعی، واقعی و اجتناب‌ناپذیر جامعه مدنی را بپذیرد، حتی سازمان‌های تعزیرات حکومتی نیز می‌توانند نظارت واقعی مردم را به نوعی سازمان‌دهی کنند و بدین ترتیب مردم با نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی و بازار می‌توانند برای نظارت‌های دولتی کمک و یاور مؤثری باشند. از سوی دیگر، این امر می‌تواند نظارت‌های دولتی را هدف‌مندتر و آگاهانه‌تر کند. به هر حال بها دادن واقعی به حقوق شهروندی مردم در این خصوص نیز خیلی مؤثر خواهد بود.

◀ دکتر الهام: بحث نظارت و بالاتر از نظارت

۱. افزایش تعداد ناظران «افتخاری» بی‌نظر و با تقوا» در سازمان بازرسی و نظارت که نیروهای کاملاً مردمی می‌باشند، می‌تواند در راستای همین سیاست باشد.

اعمال سیاست‌های تعیین شده با قوت و حتی با استفاده از بعضی ابزار قهری در مسائل اقتصادی امری ضروری است. البته در



دیگر مسائل اجتماعی هم باید باشد، ولی در مسائل اقتصادی قطعاً ضروری است. ما در اوایل انقلاب اسلامی چالش‌های نظری بسیاری داشتیم که آیا می‌توان این عرصه را کنترل کرد یا نه؟ بعضی‌ها افراطی به سمت آزادی اقتصادی حرکت می‌کردند و هر گونه کنترل را بر ثروت و منابع ثروت خلاف اصل آزادی فردی می‌دانستند و این دیدگاه در اوایل انقلاب در میان گروهی وجود داشت و همین دیدگاه هم جامعه ما را به دو حوزه سیاسی جریانات چپ و راست تقسیم کرد. در حقیقت خاستگاه بحث چپ و راست در عرصه‌ای

سیاسی مباحث اقتصادی بود و نگاه راست‌گرایانه در داخل کشور نگاهی بود که به آزادی بی‌حد ثروت اعتقاد داشت و هر گونه کنترلی را در این عرصه بر نمی‌توانید. اما در عرصه چپ اعتقاد به کنترل شدید از سوی دولت بود. بحث‌های نظری در جامعه ما تقریباً با توجه به روشن شدن جایگاه نظام اسلامی و اصل ولایت مطلقه فقیه به یک بستر خوبی رسید و هدایت شد و آن زمان حتی اخذ مالیات محل بحث بود که آیا جز مالیات شرعی منصوص، مثل زکات و خمس، آیا دولت می‌تواند مالیات بگیرد یا نه؟ بحث مالیات مدت‌ها از نظر مبنای نظری در جامعه مطرح بود و به خصوص نگاه فقهی به این گونه مسائل یا کنترل ثروت و حد ثروت و پدیده‌هایی مثل اصلاحات ارضی و یا مسئله بند «ج» قانون شواری انقلاب که در مورد توزیع اراضی بزرگ و سلب مالکیت مالکین بزرگ و توزیع آن در بین کشاورزان بود که آیا می‌توان آن را بین کشاورزان توزیع کرد؟ امروز مطالعه مجدد اقتصادی اصول قانون اساسی با تکیه بر اندیشه‌های شهید بهشتی مورد نظر است و بازخوانی دوباره این مسائل و مطالعه عمیق‌تر آن کار ارزشمندی خواهد بود. مرحوم شهید بهشتی در این مسائل نقش



عمده‌ای داشت دیدگاه کلی خود را درباره مسائل اقتصادی در چند بند مطرح کرده بود که مباحث بسیار خوبی است. ایشان می‌گوید: «اصل بر آزادی فردی در عرصه اقتصادی، سیاسی، عقیدتی و رفتار خانوادگی است. عدول از آزادی فردی باید دلیل روشنی داشته باشد. آزادی اقتصادی نقش تعیین کننده در حفظ و رشد آزادی دیگران دارد.» این بحث خیلی مهمی است. از آن جا که در جامعه اسلامی باید هر انسانی از این مواهب برخوردار باشد، تامین این مواهب برای کل انسان‌ها می‌تواند یک هدف باشد و در تنظیم برنامه‌ها نقش تعیین کننده دارد، با این که هدف زندگی انسان مسیر الی الله است و حرکت رشد به سمت و سوی خدا است و نقش انگیزه‌های مادی و اقتصادی هم در ایجاد کار و حرکت برای فرد و جامعه به شرطی که به حد دنیا پرستی و مال پرستی نرسد و جای پرستش خدا را نگیرد، مورد قبول است، یعنی خود آزادی‌ها را ببیند. ایشان تخصیص می‌زند، یعنی ثروت‌اندوزی، دنیاپرستی (سوم) چیزی را که به تکاثر بینجامد. چطور ممکن است که این کار صورت نگیرد و قضیه غیر از این است که هم باید بسترهای اقتصادی سالم باشد، یعنی باید بستر تولید و کار مثبت اقتصاد باشد

که به تکاثر بینجامد به فرض این که به تکاثر انجامید، می‌توان آن را کنترل کرد و آفت زدایی نمود، یعنی آزادی اقتصادی را به عنوان یک اصل می‌نگرد و معنایش این نیست که نتوانیم این اصل را در عرصه‌هایی با توجه به اهداف روشن تحدید کنیم و این یک حرف است.

بند دوم می‌گویند که در جامعه اسلامی نقش محدودیت‌های دولتی مورد پذیرش است و باید محدود باشد، ولی این محدودیت‌ها باید به حداقل ممکن برسد. بنابراین، اصل بر کاهش نقش‌های الزامی و اجباری به افراد از ناحیه دولت است و این که دولت در کار افراد کمتر دخالت کند، ولی نباید نفی شود. این حداقل دخالت دولت در عرصه‌هاست و اصل بر عدم مداخله دولت است.

بند سوم می‌گوید: در اسلام سوددهی تولیدی، سوددهی سرمایه تولیدی و سوددهی بازرگانی مورد قبول است، اما در نظام اقتصادی اسلام، سودهای غیرمنصفانه در جامعه، چه از ناحیه سرمایه تولیدی و چه از ناحیه سرمایه بازرگانی ممنوع می‌باشد.

بند چهارم، استقلال واقعی اسلامی است و بی‌نیازی کامل آنها از دیگران؛ به طوری که سلطه هر بیگانه را از بین ببرد و این یکی از واجبات قطعی و بسیار مهم نظام اسلامی است. در این مجموعه‌ها یک چیزهایی را ما اضافه داریم. در اوایل انقلاب که این بحث‌ها بود، امام (ره) خیلی قاطع از اختیارات حکومت در تعدیل ثروت‌های مشروع نام می‌بردند و این را حق حکومت می‌دانستند. عده‌ای از فقهای ما همین حقوق را برای حکومت دینی قائلند. امام (ره) این را در مورد متصدی بیان کردند. در یک جا تعبیری دارند که امروز برای کنترل پول و یا به قول شما تطهیر پول یا پول شویی می‌تواند معنای نظری باشد. ایشان به صراحت می‌گویند: «ببینید که ثروت‌های بزرگ چگونه انباشته شده است؟ من احتمال این را که آنان حقوق شرعی خود را پرداخته باشند، حتی در مورد کیفرشان هم نمی‌دهم» این اقتضاء دارد که کنترل بشود. در جای دیگری امام (ره) به شورای نگهبان فرمودند: «ما حدیث داریم که می‌توان طبق آن فتوا داد و به آن عمل کرد و آن این است که فقرا در مال اغنیا شریک هستند. مگر نه این است که مال شرکت اشباع است، پس فقرا در مال اغنیا شریک دارند. کسی که حقوق مالی خود را پرداخت نکرده است، باید به صورت تصاعدی پرداخت کند و به صورت تصاعدی افزایش پیدا می‌کند تا آن جا که اگر کلیه اموالشان را هم

بدهند، باز بدهکارند. امام (ره) در جایی دیگر می‌فرمایند: «مالکیت هم مشروع و هم مشروط محترم است، در عین مشروع بودن، مشروط بودنش هم لازم است، معنای این آن نیست که هر کس هر کاری می‌خواهد بکند و مالکیت از هر جا که می‌خواهد پیدا کند. معنای مشروع بودن این است که روی موازین شرعی باشد. ربا در کار نباشد. مردم بی جهت در استثمار نباشند. اگر به من نسبت دادند که حد و مرزی ندارد، یعنی ثروت و مالکیت حد و مرزی ندارد، اگر مقصود شان این است که نه قیدی دارد، نه حدی دارد این را غلط نسبت دادند، من نمی‌دانم این کسی که گفتید چه کسی است و چرا نسبت داده است؟ مالکیت در صورتی که مشروع باشد، روی موازین باشد، محترم است. مالکیت غیر مشروع محترم نمی‌باشد.»

تحدید، یعنی محدود کردن این امور است. مالکیت را که شارع مقدس محترم شمرده است. ولی امر می‌تواند همین مالکیت را در صورتی که خلاف صلاح مسلمین است محدود کند و به شرط معینی و با حکم ولی امر اموال او را مصادره کنند. اینها در واقع کنترل درست مسائل است، چه برسد به حرکت‌های ناسالم اقتصادی. بنابراین، کنترل یک امر اجتناب‌ناپذیر است. ولی مهم‌تر از کنترل، سیاست اقتصادی است و باید مشی و جهت نظام اقتصادی و مالی، روشن باشد و سپس برای تحقق این سیاست‌ها این کنترل و نظارت وجود داشته باشد. ما اگر اصل کنترل را نپذیریم، یعنی اصل محدودیت افراد بر مالکیت و ثروتها را نفی نماییم و بگوئیم که کنترل را برای چه می‌خواهیم؟ اگر اصل اراده شخصی را در همه عرصه‌ها و عرصه اقتصادی بپذیریم، دیگر ما چه مجوزی داریم که وارد این عرصه بشویم و حساب‌های بانکی افراد را بررسی بکنیم که چرا از یک حدی بالا زده است؟ از کجا آورده؟ این مبانی به ما این اجازه را نمی‌دهد. اول باید سیاست روشن باشد. علی‌رغم رسیدن به نتایج، به هر حال انرژی زیادی از انقلاب خرج شد. اما اکنون به این مبانی رسیدیم که اختیار دولت برای کنترل، اختیار مشروعی است. در عمل متأسفانه به یک نظام مشخصی دست پیدا نکردیم و در این مسائل هم تشکیک شده و حتی من در بعضی از موارد می‌بینم که به اصل ۱۴۲ قانون اساسی که کنترل ثروت مسئولین است، بعضی‌ها تشکیک می‌کنند و می‌گویند: ما چه مجوزی داریم که از افراد سؤال کنیم که چه چیزی دارند و از کجا آورده‌اند؟ اینها خلاف اصل آزادی افراد است و وجه مشروع اینها محل بحث است. علی‌ای حال به نظر می‌رسد که در تمام سیستم‌ها نظارت و کنترل نه تنها امکان‌پذیر است که یک امر بسیار ضروری است و بدون کنترل نمی‌توان اقتصاد بیمار یا اقتصاد بحران‌زده را به یک نقطه مطلوبی رساند. در غیر این صورت خلاءهای سوءاستفاده، فوق‌العاده خواهد بود و اگر این خلاءها را پیدا نکنیم هر نوع مبارزه با فساد را هم جواب نخواهیم داد، مانند سرچشمه که روان است و با بیل می‌خواهید جلوی یک جوی آب را بگیرید و این جواب نمی‌دهد، باید سرچشمه را کنترل کرد.

۲- در ادامه سؤال قبیل نهادهای

حکومتی چگونه می‌توانند توفیقات لازم را در مقابله با جرایم اقتصادی کسب کنند؟

◀ دکتر نجفی ابرندآبادی: چون بیش‌تر از

سازمان تعزیرات حکومتی صحبت می‌شود، تأثیر فعالیت‌های این سازمان و نیز تأثیر سازمان بازرسی و نظارت بر مقابله با تخلفات اقتصادی، مادام که نظام اقتصادی کشور از سلامت و روانی مطلوب برخوردار نباشد، خیلی زیاد نخواهد بود؛ به عبارت دیگر، سازمان تعزیرات حکومتی، هر قدر هم که فعال و دقیق و آگاهانه عمل بکند، مادام که اقتصاد کشور و روابط اقتصادی از یک قاعده و نظم با ثبات، عقلانیت و شفافیت برخوردار نباشد، نمی‌تواند به حفظ نظام اقتصادی از ورطه سقوط و ورشکستگی کمک مؤثری بکند و حیات نظام اقتصادی را حفظ نماید؛ به عبارت دیگر، نظارت‌های حکومتی از طریق مجازات و روش‌های قهرآمیز سازمان تعزیرات حکومتی، دادگاه‌ها و... زمانی مؤثر و کارساز واقع می‌شوند که آن نظم و ارزشی را که می‌خواهند مورد حمایت قرار دهند، بیمار و در حال «جان دادن» نباشد، و از درون خودش جرم و فساد بیرون ندهد؛ به عبارت دیگر، مشکل ساختاری نداشته باشد. مداخله نهادهای حکومتی - مثل سازمان تعزیرات حکومتی - مداخله‌ای تسکین‌آور و مسکن است و در حد رفع مشکلات ناشی از ساختار نیست. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که در

شرایط عادی و سلامت اقتصادی، شاید سازمانی به نام سازمان تعزیرات حکومتی به این گستردگی ضروری نباشد. بنابراین تکرار می‌کنم، چنان‌چه از نظارت‌های حکومتی و تعزیرات حکومتی در شرایط کنونی توقع معجزه داشته باشیم، واقعاً توقع درستی نیست. سازمان تعزیرات حکومتی یا سازمان بازرسی و نظارت و یا به طور کلی‌تر سازمان بازرسی کل کشور، زمانی می‌تواند نقش خود را ایفا کند و کارکرد اصلی اش را که قانون‌گذار پیش بینی کرده ایفا کند که نظم اقتصادی از سلامت نسبی برخوردار باشد و ما بتوانیم در آن صورت افرادی که متعرض آن نظم و مرتکب جرم می‌شوند را به «حق» مجازات کنیم. اما اگر نظم اقتصادی خود جرم‌زا باشد و حتی افراد با تقوا را در معرض و سوسه‌های غیر قابل مقاومت و فساد قرار بدهد، ما هر قدر هم مجازات بکنیم، نمی‌توانیم آن نظم را در نهایت مصون کنیم.

◀ دکتر الهام: این بخش‌ها بدون جلوگیری از سرچشمه‌های فساد، توفیقی بدست نخواهند آورد؛ یعنی باید عوامل مشکلات و مفاصل اقتصادی شناسایی شود و با آن عوامل برخورد شود. اگر آن عوامل مربوط به مقررات یا

سیاست‌های اجرایی باشد، باید آنها را اصلاح کرد، یعنی دو کار باید صورت بگیرد: یکی تعقیب تخلفات و دیگری مبارزه قضایی با فساد و این در جای خودش محفوظ است. در بحث مبارزه قضایی باید معنی فساد را تعریف کنیم. آیا همه مفاسد، جرمند یا این که همه مفاسد جرم نیستند و بعضی از مفاسد هستند که به حد جرم نمی‌رسد؟ این مفاسدی که قوه قضاییه با آنها برخورد می‌کند، تعریف مجرمانه و روشنی دارد، اما همه مفاسد نیستند. بخش‌هایی از مفاسد وجود دارد که مربوط به روش‌ها، و سیاست‌ها و بعضی از مقررات است و یا مربوط به خلاء مقررات است که باید در برخورد با بخشی از این مفاسد آنها را حل کنیم. در غیر این صورت با هرگونه برخورد، مفسده‌ای جدید به وجود خواهد آمد. یک مثال روشن طرح کنم: استفاده از اموال مبهم بین اموال اشخاص و اموال عمومی برای سرمایه‌گذاری در یک شرکت چه مبنای حقوقی و قانونی دارد؟ مثلاً صندوق بازنشستگی، اگر درآمدهای صندوق بازنشستگی که درآمدهای عظیمی است، سرمایه‌گذاری شود و در کار تأسیس یک شرکت به کار گرفته شود، این شرکت دولتی است یا خصوصی؟ متعلق به کیست؟ مدیریت

آن چگونه باید اعمال شود؟ آیا نیاز به قانون خاص ندارد؟ آیا این سیاست و تصمیم دولت کافی است؟ بعداً چه کسی به عنوان ناظر و بازرس و به عنوان کنترل‌کننده خواهد بود؟ و هویت این نوع شرکت‌ها که در عرصه فعالیت‌های اقتصادی با سرمایه مردم وارد می‌شوند، چیست؟ ما شاهدیم که بخش‌هایی از این شکل در جامعه ما به وجود آمده است. اگر قوه قضاییه بخواهد با اینها برخورد کند، ابتدا باید موجودیت اینها تحلیل و رسیدگی شود که آیا موجودیت مشروعی دارند یا نامشروعند؟ اگر موجودیت آنها مشروع هم باشد، باید با قانون سنجیده شود. در خلاء قانونی و در تصمیم‌گیری مدیران این مسئله مبهم است و روشن نیست. اینها بخشی از سرچشمه‌هاست یا در همین بحث مفاسد، بحث جزئی تخلف اقتصادی، موضوع ربا را طرح می‌کنیم. در سال ۱۳۷۵، در قانون اینها را جرم شناختیم. اما مکرراً از سود فروش اوراق مشارکت تبلیغ می‌کنیم یا از سود بانک‌ها بحث می‌کنیم یا از نرخ بهره وام‌های بانکی سخن می‌گوییم و آن هم با نرخ‌های مختلف. نرخ‌هایی با رشد بالا، نرخ‌هایی که با صراحت اعلام شده است. این را نمی‌گوییم که در سود یک مضاربه یا تفاوت ارزش پول، خیلی صریح

می‌گوییم: سود چهار درصد، چهل درصد و... آیا این رباست یا نیست؟ اگر ربا نیست، پس باید تبیین شود که مرز ربا و این مسئله چیست؟ و اگر رباست، چگونه این مسئله را جرم بدانیم، در صورتی که از طریق سیستم اقتصادی تشویق یا حمایت و تبلیغ بشود و بخش‌های دولتی بتوانند این کار را انجام بدهند؟! این مربوط به برنامه و قوانین است که از یک طرف عملی را نادرست می‌دانیم و از طرفی دیگر خودمان به اصطلاح مروج آن هستیم. اگر سیستم اقتصادی، احتیاج به ربا دارد یا باید با بهره تأمین شود، قانون باید تکلیف آن را روشن کند و نباید امر غیرقانونی رواج پیدا بکند و اعتبار داشته باشد. با ده پرونده مختلف درباره ربا برخورد کنید، ولی این مسئله وجود داشته باشد. یا در بحث قاچاق شما با قاچاق برخورد بکنید، اما سیاست‌های اصلی که کنترل مرزها و دادن امتیازها و رانت‌ها و یا بعضی از مواردی که مربوط به مقررات نیست (اراده‌های اجرایی) و اگر اراده‌ای بر کنترل در بخشی نباشد، شما در قاچاق و بازار در همه عرصه‌ها نتیجه مثبت نخواهید گرفت، بلکه باید در مرزهای گمرکی جلوی رانت و یا افراد خاص را بگیرید. اما در تعریف حوزه اقتصادی این که دولت در چه

بخش‌هایی می‌تواند وارد عرصه‌های تجارت شود و حدود آن چقدر است؟ چرا که در یک دوره‌ای به وزارتخانه‌ها اجازه این کار را داده‌ایم؟ و ما مطمئنیم که این عرصه در تمام امور خدماتی بازرگانی و غیره به وجود نیامده است. و سایر سیاست‌های مالی دیگری که بخشی در قانون اساسی ما وجود و تمرکز دارد آیا همه منابع مالی سازمان‌های دولتی از طریق بودجه و یا خزانه است؟ منابع مالی خارج از خزانه و یا خارج از محاسبات دستگاه اجرایی و قضایی و نهادهای سه گانه و قوای سه گانه ما از کجاست؟ قطعاً همین گونه است که بعضی از مدیران قدرت مانورهای بیش‌تری در عرصه مدیریت دارند و بذل و بخشش‌هایی می‌توانند بکنند و پاداش‌ها و حقوق‌های بیش‌تری بدهند. اینها از کدام منبع استفاده کرده‌اند؟ مجلس در تقنین مسئولیت دارد بخشی از مسئولیت مجلس هم مربوط به نظارت است بخشی هم مربوط به خود دولت است. هم اجرا و هم سیاست‌گذاری، نظارت آن با قوه قضاییه می‌باشد، اگر این کار صورت نگیرد، برخوردها پاسخگو نمی‌باشند، بلکه خود مزید بر مشکلات می‌شوند. و زمانی که با مدیران مالی در حوزه تخلفات برخورد می‌شود، این حرف دامن زده می‌شود که

احساس ناامنی در مدیران ایجاد شده و از گستاخی مدیران کاسته شده است. چرا این گونه است چه رابطه‌ای است بین برخورد با تخلفات و از بین رفتن قدرت ریسک و مدیریت و خطرپذیری و جرأت مدیریتی. یا آن جرأت ناسالم است و خوب این را باید کنترل کرد. یا برخورد قضایی با تخلفات برخورد غیر قانونی است، لذا باید این موضوع روشن شود و این نشان می‌دهد که یک وفاقی بر مینا و مفهوم تخلف و فساد هم در عرصه‌ها نیست. یا در عرصه خصوصی وقتی بحث کنترل پیش می‌آید، بحث نگرانی از سرمایه‌گذاری و فرار سرمایه‌ها و این‌گونه مسائل و آیا سرمایه‌گذاری در یک بستر فساد میسر است و این را چگونه با هم جمع کردیم و یا این‌که بستر و تعریف ما از فساد تعریف نادرستی است. اگر چیزی را فاسد بدانیم که منتهی به از بین رفتن تولید می‌شود، معلوم است که فساد را نفهمیدیم. یا این حرف نادرست است، و یا این‌که این تولید، واقعی نیست و یک فساد است که اسمش را گذاشتیم تولید. و تا این نوع ناهماهنگی‌ها در عرصه اجرا و تفکر حل نشود، دستگاه‌های اجرایی، چه تعزیرات حکومتی چه قوه قضائیه، نمی‌تواند پاسخگو باشد. البته بخشی از مشکلات ضعیف و کم را می‌تواند

حل نماید، ولی ممکن است مشکلات و مسائل جدیدی را به وجود آورد.

۳- باتوجه به فقر فرهنگی در کشور و این‌که فرایند صنعتی شدن در ایران بدون توجه به فرهنگ صنعتی شدن پیش می‌رود و این‌که صاحب یک واحد صنعتی هنوز این نکته را نیاموخته که رضایت مشتری است که موجب رونق پیشرفت کار وی می‌گردد. این رویکرد مردم چه جایگاهی در شاخه‌های جرم‌شناسی داراست؟

◀ دکتر نجفی ابرندآبادی: بحث گسترده‌ای تحت عنوان «پیشگیری از بزهکاری» در کنار پیشگیری و بازدارندگی ناشی از مجازات و اجرای آن که پیشگیری کیفری می‌نامند در جرم‌شناسی کاربردی وجود دارد. انواع پیشگیری‌های غیرکیفری نیز وجود دارد که بدون استفاده از شدت و غلظت کیفری و بدون استفاده از قوه قهریه اعمال می‌شود که معمولاً باید بتواند از بخشی از جرایم جلوگیری کند. در این خصوص اگر بخواهیم خیلی خلاصه صحبت بکنیم می‌توان به سه دسته پیشگیری اشاره کرد:

پیشگیری نوع اول، پیشگیری اجتماعی است، یعنی تقویت نهادها و روابط اجتماعی

مثل خانواده و تقویت پرورش در مدارس در کنار کارکرد آموزشی آنها، تقویت روابط زناشویی، تقویت روابط عاطفی میان والدین و فرزندان و مسائلی از این قبیل. این مسائل در دراز مدت می‌تواند به تنظیم روابط فرد با جامعه و روابط جامعه با فرد منجر شود و مانع ارتکاب بخشی از جرایم شود.

پیشگیری نوع دوم، پیشگیری وضعی است؛ این پیشگیری مقطعی، موضعی و مکانی است. پیشگیری وضعی همان طور که می‌دانیم «اکسیر» و راه حل قطعی محسوب نمی‌شود، بلکه به طور موقت اجازه می‌دهد که در یک محل خاص و یک جرم خاص؛ به‌عنوان مثال، مالی را از دستبرد مجرمین محافظت کرده و یک نوع انصراف از بزهکاری ایجاد کند. بنابراین، پیشگیری وضعی ممکن است فقط در جرایم عمدی که مبتنی بر محاسبه و حسابگری است، تا اندازه‌ای مؤثر باشد.

پیشگیری نوع سوم، عوامل درونی معنوی پیش‌گیرنده از جرم است که بر اخلاق فردی که یکی از عوامل خودکنترلی است و در قالب تربیت خوب به فرد القاء می‌شود، مبتنی است. این مشکل در واقع پیشگیری از جرم در سطح فردی است و در این خصوص بد نیست بدین

نکته اشاره کنیم که یک فرد از نظر بزه‌کاری، تحت دو نوع کنترل از راه نزدیک قرار دارد: یکی از این کنترل‌ها همان تدابیر وضعی پیش‌گیری است. فرض کنید شخصی خودرویی را در ۳۰ متری خود می‌بیند و تصمیم می‌گیرد که خودرو را برباید، البته باتوجه به این‌که مثلاً آن خودرو زیر روشنایی چراغ کوچه پارک شده باشد یا در تاریکی، تصمیم متفاوت خواهد بود هم‌چنین اگر آن خودرو دزدگیر داشته باشد و مجهز به وسایل دزدگیری باشد، در تصمیم سارق تأثیر خواهد گذاشت. اگر در آن کوچه گشت منظم پلیس وجود داشته باشد یا اصلاً گشت پلیس در آن جا وجود نداشته باشد، یا شب‌گرد وجود داشته یا نداشته باشد، بی تردید در تصمیم آن فرد مؤثر خواهد بود.

پس پیشگیری وضعی از بزه‌کاری خود نوعی کنترل از راه نزدیک فرد است؛ یعنی فردی که مصمم به ارتکاب جرم است، این کنترل و مانع را در نزدیک خود احساس می‌کند و تصمیم می‌گیرد که مرتکب جرم شود یا آن که از ارتکاب جرم منصرف گردد.

نوع دیگر کنترل بزه‌کاری از راه نزدیک، دقیقاً وجدان و اخلاقیات و موانع اخلاقی درونی شده در خود فرد است که وی را از

ارتکاب مجرمانه باز می‌دارد و یا او را به انجام بعضی از اعمال تشویق می‌کند. در این جا قبل از این که تحت تأثیر دورنمای مجازات، از جمله زندان قرار گیرد و از ارتکاب جرم و خلاف

منصرف بشود، در درون خود، مجهز به یک سلسله موانعی است که این موانع را از طریق تربیت در خانواده، مدرسه، محیط محلّه و... از آن خود کرده و به اصطلاح درونی کرده است، از ارتکاب جرم منصرف می‌شود.

بنابراین، هنگامی که می‌خواهد عمل را انجام دهد با خود می‌اندیشد که این عمل تا چه اندازه مطلوب یا قبیح است، و یا تا چه اندازه معروف و یا منکر است.

بدیهی است، این تشخیص معروف از منکر و تشخیص مطلوب از نامطلوب به میزان تربیتی که در دوران کودکی و نوجوانی در خانواده، مدرسه، اجتماع،... کسب کرده است، باز می‌گردد. اگر در مدرسه عملی قبیح انجام داده آیا با تقبیح و سرزنش اطرافیان و خانواده مواجه شده، و آیا با انجام عمل خوب، با تشویق و پاداش رو به رو شده است یا نه؛ بدین سان است که به تدریج معیارهای خوبی و بدی را فرا می‌گیرد.

بنابراین، نکته‌ای که باید بدان توجه کرد و جرم شناسان به آن اشاره می‌کنند، تأثیر موانع

و به اصطلاح ترمزهای اخلاقی درونی و فردی شده در انسان‌هاست که معمولاً باید بتوانند بخش عظیمی از آنان را در مقابل جرم متوقف کند.

اینک بحثی که مطرح می‌شود در خصوص بزه‌کاری به عادت و... است که در این موانع اخلاقی و اخلاقیات و معنویات در دوران طفولیت و نوجوانی در آنها درونی و مستقر نشده است. خانواده، مدرسه و محیط دوستان، کارکردهای پرورشی و تربیتی متعارف خودشان را انجام نداده‌اند و لذا نوجوانی که مرتب مرتکب جرم می‌شود، فقط مانع بیرونی مثل پیش‌گیری وضعی، حضور پلیس و موانع مادی بیرونی را درک می‌کند و مانع اخلاقی و مانع معنوی را درک نمی‌کند. نتیجه‌گیری کنیم که در کنار موانع مادی خارج از فرد - که همان پیش‌گیری وضعی و تدابیر پیش‌گیرانه از جرم یا تدابیر کیفری مثل گشت پلیس و غیره باشد - هر انسانی دارای یک سلسله موانع معنوی و تقوای درونی است که وی را از ارتکاب جرم باز می‌دارد که ما نام اخلاقیات، الزامات و فشارهای درونی شده بر آن می‌نهمیم و این‌جاست که جرم شناسان به این نتیجه

1. Acting Out.

رسیده‌اند که موانع بیرونی و مادی، مثل مجازات‌ها که کنترل از راه دور محسوب می‌شوند و نیز انواع پیش‌گیری وضعی هر قدر هم سنگین و سخت باشد، کارایی آنها نسبی است، هنوز ما در این قلمرو کماکان اخلاقیات (ترمزهای فردی) را لازم داریم؛ یعنی ترکیب این موانع معنوی درونی شده و موانع مادی فرد را از ارتکاب جرم باز می‌دارد. مانعی توانیم بگوییم که با ایجاد دزدگیر و نصب نرده در خانه یا استخدام سرایدار یا استقرار پلیس در کوچه... می‌توانیم مانع ارتکاب جرم شویم. البته تا اندازه‌ای مؤثر است، ولی لحظه‌ای و مقطعی است. این پیش‌گیری از جرم نیست. در ایران آن چه باقی می‌ماند و ما باید به آن توجه کنیم همان آموزش و پرورش و تربیتی است که این موانع درونی و اخلاقیات را در قضاوت‌های فردی وارد می‌کند. بد نیست اشاره کنیم شخصیت انسان به قول فروید تحت تأثیر سه نیرو قرار دارد که عبارتند از: نهاد، من، من برتر. نهاد سرچشمه نیروی نفسانی است و از مجموعه خواست‌ها و غرایز اولیه که ناخودآگاه بوده و قید و بندی ندارد، تشکیل شده است. فعالیت «نهاد» روی اصل لذت تنظیم شده است. «من» شخصیت افراد را تنظیم می‌کند و منشأ توازن بین قوای شعوری (نهاد) و

مقتضیات حیات فرد و واقعیات زندگی است. این «من» حلقه اتصال بین «نهاد» و «من برتر» محسوب می‌شود. «من برتر» شامل ارزش‌های اخلاقی و وجدانی هر فرد است که به تدریج با آموزش و پرورش و تحت تأثیر عوامل موجود در محیط در ضمیر ناخودآگاه او پدیدار می‌گردد. «من برتر» به نظم و انضباط، مجازات توجه دارد و در مقابل خواست‌های نهاد، مقاومت می‌کند. شخصیت سالم، شخصیتی است که در آن بین اعمال نهاد و من برتر نوعی هماهنگی باشد. آموزش‌های ما در دوران کودکی، مدرسه و جامعه باید طوری تنظیم گردد تا نهاد را به سوی «من برتر» سوق دهد.

پس از ذکر این مقدمه نسبتاً طولانی باید بگوییم آن چه در جامعه کنونی ایران مشاهده می‌شود، آن است که اخلاقیات و موانع معنوی درونی در افراد تضعیف شده است. علت عدم کارایی این شدت‌ها و غلظت‌ها و سرکوبی کیفری هم در اوضاع و احوال کنونی همین است. این که می‌بینید مداخله‌های پلیسی و کیفری در مقابل جرایم و تخلفات اثری مؤثر و پایداری ندارد، در نتیجه آن است که درونیات و سازوکارهای کنترل درونی در افراد ضعیف شده است.

سلوک اخلاق حرفه‌ای تضعیف شده است که بخشی از آن ناشی از تربیت خانوادگی است که انسان در فرایند جامعه‌پذیر شدن انسان کسب می‌کند. بنابراین، معتقدم که هیچ چیزی، حتی شدیدترین مجازات، جای قضاوت‌های اخلاقی درونی فرد را نمی‌گیرد، باید بین مجازات و سخت‌گیری‌ها و تقویت خودسازی فرد یک رابطه برقرار کنیم. هر چه قدر مجازات‌ها شدیدتر باشد، اگر موانع اخلاقی درونی شده در افراد ضعیف باشند، آن مجازات‌ها تأثیری نخواهند داشت و کارایی آن خیلی مختصر، کوتاه و ناپایدار است. در این خصوص شاید بد نباشد که به بحث بزه‌کاران مژمن یا بزه‌کاران مکرر و بحث پیش‌گیری اشاره کنیم. در واقع امروزه پس از شکست بخشی از سیاست باز پروری بزه‌کاران، جرم شناسان دوباره به این امر باز می‌گردند که با کنترل بزه‌کاری از راه نزدیک و نیز از راه تقویت ساز و کارهای درونی شده و اخلاق فردی افراد، باید جلو بزه‌کاری را گرفت.

در یک جمله، جامعه ما بیش از همیشه به اخلاق اجتماعی، فردی و عمومی نیاز دارد. اخلاق اجتماعی، برای یک جامعه مطلوب حیاتی است. به نظر می‌رسد که اخلاق در اوضاع و احوال فعلی قویاً رو به کم شدن

است.

باید بین مجازات، پیش‌گیری موضعی و تقویت خودسازی و پرورش فرد تعادل ایجاد کنیم. در این خصوص باید اشاره کرد که در پیش‌گیری زودرس از بزه‌کاری به عادت، بر کنترل بزه‌کاری از راه نزدیک و ساز و کارهای درونی شده در دوران کودکی و نوجوانی فرد متمرکز است. از این راه به آسانی و بهتر می‌توانیم از وقوع جرم جلوگیری کنیم. به هر تقدیر، جامعه امروز ما بیش از هر چیز به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی نیاز دارد که با اخلاق درونی افراد یکسان باشد، اخلاق درونی شده با ضمانت اجراهای درونی شده آن همراه باشد.

در چنین بستر اخلاقی آسیب‌دیده و بحران‌زده، شدیدترین مجازات‌ها، شدیدترین اعمال پلیسی... تأثیر نسبی خواهد داشت. در چنین بستری، از لحاظ کارکرد، سازمان تعزیرات حکومتی، هر قدر هم که فعال و دقیق باشد، نسبی خواهد بود.

۴- با توجه به این‌که بسترهای لازم خصوصی‌سازی در کشور وجود ندارد یا به نوعی هنوز عرضه و تقاضا به آن تعادل خودش نرسیده و هنوز سیستم یارانه‌ای در کشور ما به لحاظ این‌که

اقتشار آسیب‌پذیر داریم وجود دارد و با توجه به این‌که به هر حال بسیاری از این جرایم مبنای شرعی هم دارد، مثل احتکار و گران‌فروشی، بحث حذف بعضی از قوانین از جرایم تعزیرات حکومتی و حتی خود سازمان را چگونه ارزیابی می‌کنید.

دکتر الهام: ببینید به صورت تفصیلی الآن من حضور ذهنی درباره این قانون ندارم که چه بخش‌هایی را می‌خواهند حذف کنند، اما در کلان مسئله این که در جامعه همان دوگانگی یا چندگانگی تفکر و سیاست‌های جزئی اقتصادی را ما می‌بینیم این مشکل است تا وقتی که در جامعه بحث اقتشار آسیب‌پذیر جزء سیاست‌های اصلی ماست چگونه می‌خواهیم یارانه را قطع کنیم. با چه چیزی و چگونه می‌توانیم کنترل و نظارت را برداریم؛ یعنی وقتی بناست که یارانه را برداریم، باید یارانه را کنترل کرد که در حد ضرورتش مورد استفاده قرار بگیرد و خیلی‌ها از این مسئله بحث می‌کنند که این یارانه، مثلاً چگونه موجب می‌شود که یک قشری از افراد پر درآمد بهره‌اش را ببرد. آیا نمی‌توان آن را کنترل کرد. همیشه با پاک کردن صورت مسئله، مسئله حل نمی‌شود، بلکه باید یارانه را سامان داد و به‌عنوان مثال گذاشت آرد یارانه‌ای قاچاق

شود. پرداخت نقدی یارانه هم تجربه شده و حلال مشکل نیست. در جامعه اسلامی همه مسائل آن از جهت فرهنگی و تربیتی و خود پی‌گیری باید الگو باشد و امکان ندارد همه موارد را کنترل کرد. بلکه باید به جای حذف و پاک کردن صورت مسئله، حد نیاز به کنترل‌ها را سنجید که اگر ما به سرعت بدین کار اقدام نکنیم قطعاً دچار بحران اجتماعی و مسئله فرهنگی بدتری خواهیم شد و حتی می‌تواند به بحران‌های سیاسی هم بینجامد. البته اگر در این‌جا بحث آزادی تولید و سرمایه و تعادل بازار در جامعه باشد، تا وقتی که این تعادل ایجاد نشده، کنترل‌ها ضرورت است. اگر خودش به کنترل برسد و به تعادل برسد، دیگر نیاز عملی به کنترل نخواهد بود و موضوع منتفی می‌شود و گران‌فروشی تحقق پیدا نمی‌کند. آیا تا وقتی که امکان سوءاستفاده وجود دارد و دولت درگذار است باید برنامه‌های کنترلی و نظارتی حمایتی‌اش را حفظ بکنند؟ این همان مطلبی است که اشاره می‌کنیم و می‌گوییم مشکل، در گرو سیاست‌گذاری در دوران عبور است. این مسئله مهم است. البته در عرصه‌های دیگر هم این تغییرات قابل تصور خواهد بود؛ مثلاً ما اگر به گات (GATT) ملحق بشویم، بحث قاچاق و کنترل چه خواهد

شد.

۵ - به عنوان سؤال آخر با توجه به قانونی که اخیراً در مجمع تشخیص مصلحت نظام - که سیاست کلان نظام است - در مورد جلب سرمایه‌گذاری خارجی در ایران به تصویب رسید، به نظر می‌رسد که تعدادی از قوانین در تعزیرات حکومتی و لزوم ره‌یافت‌های شخصی که در این قانون لحاظ شده و با توجه به مباحثی که در این قانون مطرح است، موجب حذف برخی از مواد قانونی مانند گران‌فروشی یا بقیه مواد و حذف تعزیرات حکومتی با توجه به بحث‌های مطرح شده، خواهد شد. حال با توجه به این‌که از لحاظ اخلاق صنفی و سلوک اخلاق حرفه‌ای - که هنوز بسترهای موضوع آماده نیست و عرضه و تقاضا در بازار و به تعادل و میزانی نرسیده‌ایم - خود تصویب این قانون و به سرعت اعمال شدتش را از نظر جرم‌شناسی مثبت ارزیابی می‌کنید یا منفی؟

دکتر نجفی ابرندآبادی: به طور کلی قانون‌گذاری و قانون‌نویسی باید ابتدا بر مطالعات مقدماتی و ریزنی مبتنی باشد. نیازهای جامعه به آن قانون و اجرایی و عملیاتی بودن آن

قانون در شرایط زمانی و مکانی مورد نظر برآورد شده باشد. بایک مثال نکته را روشن می‌کنم: فرض کنیم که می‌خواهیم چنین قانونی را وضع کنیم، سؤال ما این است که آیا این قانون از تاریخی که تصویب شد، باید بلافاصله - پس از انقضاء مدت لازم برای انتشار و لازم الاجرا شدن - اجرا شود یا این‌که قانون را تصویب کنیم، اما اجرایش را بگذاریم برای مدتی بعد. طی این مدت زمینه اجرای مفید این قانون از جهات مختلف (از جهات نیروی کار، از نظر ساختاری، اقتصادی، ...) آماده شود؛ به طور مثال، فرانسوی‌ها در سال ۱۹۹۲ قانون مجازات دویست ساله شان را عوض کردند، اما اجرایش را به دو سال بعد موکول ساختند؛ به طوری که طی این دو سال - که اسمش را گذاشتند «دوران انطباق» - بتوانند بستر لازم برای اجرای قانون جدید را آماده کنند.

در این مدت، وزیر دادگستری موفق شد برای قضات دوره‌های باز آموزشی درجهت آشنایی با این قانون برگزار بکند. کانون وکلا موفق شد برای اعضای خودش دوره‌های باز آموزشی و دوره‌های آموزشی برگزار کند. در این مدت دکترین و دانشگاهیان روی مفاهیم این قانون مطالعه نمودند. هم زمان به اقتضای آن

قانون و نیازهایی که در آن قانون ذکر شده بود و نوآوری‌هایی که معمول شده بود، ساختمان‌های جدید، نهادهای جدید، پرسنل جدید... زندان‌های جدید و شیوه‌های جدید اجرای مجازات‌ها تنظیم و تصویب، پیش‌بینی شد. بعد از گذشت این مدت دو ساله، قانون را به اجرا گذاشتند. در حقوق ایران شاید بتوان به قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ اشاره کرد. در این قانون پیش‌بینی شده بود که مدت اجرای آن پنج سال خواهد بود. قانون‌گذار متوجه بوده است که تغییر یک نظام قضایی و تشکیلات قضایی دیرینه صد سال، به یک تشکیلات جدید، احتیاج به زمان دارد و بستر سازی مادی، فیزیکی و انسانی تازه‌ای می‌طلبد. بنابراین، تصویب قانون ابتدا باید بر مطالعات مقدماتی جامع مبتنی بوده و پس از کسب نظریات مختلف، به طور هماهنگ در آن لحاظ شود. دوم این که وقتی قانون تصویب شد، باید برای آماده‌سازی بستر اجرایی آن هم از قانون‌گذار وقت بگیریم.

دیدیم که مفاد قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، به جای آن که طی مدت پنج ساله اجرا و مستقر بشود، خیلی سریع اجرا شد و به اصطلاح دادگاه‌های عمومی مستقر گشتند. اما مشکلاتی که این دادگاه‌ها و اجرای سریع و

احساسی آن به وجود آوردند بر هیچ کس حتی بانیان آن پوشیده نیست. بنابراین، در این سؤال شما، بر فرض که این قانون باید تصویب می‌شد، مجلس باید برای اجرایش زمانی قائل می‌شد، تا همه نهادهای ذی‌ربط هماهنگ شده و خود را از نظر مادی، ساختاری و انسانی برای اجرای هماهنگ آن قانون آماده کنند و عجله‌ای در اجرای قانون نباشد. نکته دیگر این‌که، بی‌تردید اگر فکر کنیم با وضع یک قانون جدید می‌توانیم تا اندازه‌ای مشکلات را از بین ببریم یا به مزایای جدیدی دست پیدا کنیم و مشکلات را از بین ببریم، بی‌راهه رفته‌ایم؛ زیرا گذر از یک وضعیت به وضعیت دیگر دیگر و گذار از یک شرایط اجتماعی و اقتصادی به شرایط دیگر که نامش «دوران گذار و انتقال» است، همواره با تلاطم‌ها، اختلالات و ضایعاتی رو به رو است. اما چنان‌چه این دوران انتقال، خوب مدیریت شود، چنان‌چه در دوران گذار، طرف‌داران و معتقدین به حالت قبلی، کنترل خود را از دست ندهند، احساس از دست رفتن موقعیت موجودشان به آنها دست ندهد و به این باور برسند که این دوران اختلال و تلاطم موقت است و دوران جدیدی را نوید می‌دهد که ممکن است از وضعیت قبلی - حتی برای خود

آنها - بهتر باشد، و بنابراین به مدیریت آن دوران بپردازند، دوران انتقال، بی‌تردید نتیجه بخش خواهد بود. مثالی که می‌توانیم بیان کنیم، آزادی‌های مطبوعاتی بود که بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ در عمل جامعه کسب کرد در جامعه تنش‌ها و تلاطم‌هایی ایجاد کرده و می‌کند. این تلاطم‌ها یک عده را نسبت به آینده بیم‌ناک کرده است. اما این سال‌ها، دوران گذرا است و مسئولین و مردم کم کم به این شرایط جدید عادت می‌کنند و آستانه تحمل مخالفان نسبت به گذشته در برابر انتقادات و تحلیل‌ها بالاتر می‌رود و خود را با آن وفق می‌دهند. در مورد سؤال شما، اگر بخواهیم در جلب و جذب سرمایه‌گذاری خارجی در حد مقررات و در چارچوب مقررات موفق باشیم، باید نظام داخلی خود را تا اندازه‌ای با شرایط بین‌المللی منطبق بکنیم و بستر سرمایه‌گذاری خارجی را فراهم کنیم. یکی از این بسترها، قانون‌گذاری همراه ثبات فکر و عقلانیت است؛ همراه استفاده از مطالعات تطبیقی در خصوص سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای دیگر، مثل ترکیه، کویت، پاکستان و کشورهای همسایه است. با این تجربه‌های تطبیقی می‌توانیم مناسب‌ترین راه‌حل را پیدا بکنیم.

بدیهی است که در پاسخ به سؤال شما باید از یک سلسله جرایم، جرم‌زدایی کرد. در این میان اگر بسترسازی نشود، لجام‌گسیختگی و هرج و مرج بر بازار مستولی می‌شود. لیکن اگر این هرج و مرج و لجام‌گسیختگی را ذات دوران گذار بدانیم و آن دوره گذار را خوب مدیریت کنیم، چه بسا که به تدریج مردم و اصناف به نوعی خودکنترلی و به شرایط عادی مطلوب سلوک اخلاقی برسند. در هر حال، در آن شرایط مطلوب برای سیستم اقتصادی، برای این که سلامت خود را به خوبی و شرایط متعارف حفظ کند، همه جوامع به نهادی چون سازمان تعزیرات حکومتی نیاز دارند؛ زیرا اقلیتی وجود دارند که منافع خود را در نقض مقررات و ارتکاب جرم می‌بینند، لذا در آن مقطع نیز به سازمان تعزیرات حکومتی با شرایطی که عرض کردم نیازمندیم. همان طور که همیشه به دادگستری نیاز داریم و خواهیم داشت؛ زیرا حتی در کشورهایی که اقتصاد آنها مبتنی بر برنامه ریزی و همراه با عقلانیت تنظیم و مدیریت می‌شود، باز می‌بینیم که تخلفات اقتصادی و رقابت‌های نامشروع، ثقل در کیفیت کالا، ثقل در رقابت وجود دارد. بنابراین ساز و کار نظارتی اداری و قضایی و آیین‌های رسیدگی قضایی یا اداری همواره

باید وجود داشته باشد. ولی ممکن است حجم کارشان کم‌تر بشود. در هر حال یک قانون یا نهاد، زمانی موفق خواهد بود و اهداف مقنن را به گرسی خواهد نشانند که بستر اجرایی و ایجاد آن را با تعقل آماده کرده باشیم.

آخرین نکته این که، خوب است سازمان تعزیرات حکومتی طی یک تحقیق علمی سنجشی و ارزیابی کننده، خودکارایی نهاد تعزیرات را در ده سال اخیر در کنترل قیمت‌ها و کیفیت کالاها و به طور کلی در تنظیم بازار مطالعه کند. بیلان این نهاد چیست؟ خدمات آن به مصرف کنندگان، بازاریان، کسبه و نیز در متعادل سازی سرمایه‌گذاری در کشور چیست؟ تا چه اندازه موجب تراکم زدایی از کار مراجع قضایی شده است؟ کیفیت عدالت (داددهی) این نهاد غیر قضایی چیست؟ باز نمایی اجتماعی آن چگونه است و در مقایسه با مراجع قضایی، مردم و مراجعه کنندگان درباره سازمان تعزیرات حکومتی چگونه فکر می‌کنند؟ کارکنان و دادرسان سازمان، عدالت غیر قضایی خود را چگونه برآورد می‌نمایند؟

آیا رویه دادرسی سازمان بیش‌تر به سنت قضایی نزدیک است یا به سنت اجرایی یا رویه امنیتی...؟

در هر حال، مطالعات ارزیابی کننده و توجه به نتایج آن در هنگام بازبینی قوانین و بازنگری در نهادهای موجود شیوه‌ای است که قانون‌گذار کشورهای غربی به همراه وضع آن قوانین و ایجاد آن نهادها پیش بینی می‌کند. چه خوب است که این شیوه پسندیده؛ یعنی مقایسه درون‌داد و برون‌داد یک سازمان، یک نهاد، یک مرجع قضایی،... در کشور ما و به ویژه در سازمان تعزیرات حکومتی و مراجع قضایی، انتظامی که با حقوق و آزادی‌های مردم سروکار دارند، نیز معمول شود و به یک سنت تبدیل گردد. ناگفته پیداست که در پرتو نتایج چنین مطالعات چند بُعدی است که سازمان تعزیرات حکومتی می‌تواند در «حیاتی جدید» که این بار مجلس شورای اسلامی به آن می‌دهد، در انجام رسالت‌های خود آگاهانه‌تر و بنابراین مؤثرتر عمل کند.